

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال هشتم
شماره ۸۷ - خرداد ۱۳۸۶ - ژوئن ۲۰۰۷

“همه با هم” برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی

از جرج بوش، ایهود اولمرت گرفته
تا پیروان منصور حکمت
“بمب، بمب، بمب، برو بریم ایران رو
بمبارون کنیم...”
“یکی از سناتورهای بزن بهادر حزب
جمهوریخواه و نامزد ریاست جمهوری این
حزب، معروف به جان مک کین”

“نه هر که چهره برافروخت دلبری داند
نه هر که آینه سازد سکندری داند
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست
کلاه‌داری و آیین سروری داند”

از حافظ شیراز قبل از بمباران استعمارگران
“سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی” شعار
زیبایی است که سوزش آتش دل مخالفین رژیم
جمهوری اسلامی را خنک می کند. آن ایرانی
هائیکه بدون قید و شرط خواهان حفظ این رژیم
سرابا ارتجاعی هستند از وابستگان خود رژیم
جمهوری اسلامی محسوب می شوند. آنها می
خواهند شرایط طوری بماند که آنها بتوانند با
خصوصی سازی صنعت نفت گور ملی شدن این
صنعت را بکنند و آنرا مانند روسیه امروزی که
بهترین نمونه برای آنها است میان ثروتمندان
تازه بدوران رسیده که همان آقا زاده ها باشند
تقسیم کنند. خانواده رفسنجانی از زمره این
پارسیان ریاکار است. سرش در تمام ترورهای
ایران بوده و دستانش در جیب شرکت‌های بزرگ
نفتی نروژ استات اوپل و توتال فرانسه و
بسیاری شرکت‌های داخلی و خارجی دیگر بند
است. وی که خود تروریست بزرگی است بیک
باره با احمدی نژاد که متهم به زدن تیر خلاص
در زندانهای جمهوری اسلامی و قاتل دکتر
سامی است دست به یقه شده است و مردم را به
مبارزه علیه وی دعوت... ادامه در صفحه ۲

میهن پرستی کمونیستی و “میهن پرستی”

امپریالیستی (۱)

جنگ جهانی اول جنگی میان آنتانت (امپریالیستهای انگلیس و فرانسه و روس) که ائتلافی سه گانه
میان آنها در سال ۱۹۰۷ بود و دسته بندی امپریالیستی آلمان و اتریش و هنگری (مجارستان) و
حامیان آنها تا حدودی ایتالیا و ترکیه و بلغارستان بود.

امپریالیست آلمان می خواست که به مستعمرات انگلیس و فرانسه دست پیدا کند، بازارهای آنها را
بدست آورد و منابع خام این کشورها را در اختیار خویش بگیرد. آنها از روسیه طلب اوکراین را می
کردند که یکی از منابع بزرگ غله اروپا بود. آنها می خواستند به لهستان و کشورهای کرانه
بالتیک (لتونی، استونی و لیتوانی) دست پیدا کنند. آلمان در آن زمان راه آهن بغداد را ساخته و منافع
امپریالیست انگلیس را در شرق مورد تهدید قرار می داد- به وضعیت کنونی سیاست آلمان توجه کنید
آنوقت متوجه می شوید که ماهیت این سیاست تا به امروز نیز فرقی نکرده است. دست اندازی به
لهستان، تصاحب اوکراین و به زیر سلطه کشیدن ممالک کرانه های دریای بالتیک و نفوذ در
کشورهای خلیج فارس همان سیاست سابق آلمان است. روسیه در پی تقسیم ایران و ترکیه و دسترسی
به بغازها بود تا از طریق دریای سیاه بدون نظارت کشور ثالث به آبهای مدیترانه دست پیدا کند.
حکومت تزار در پی تصرف گالیسی که بخشی از اتریش-مجارستان کنونی است بر آمده بود. انگلیس
می خواست ترکیه این متحد آلمان را متلاشی کند و بر فلسطین و مصر چنگ اندازد و با تلاش
امپراتوری عثمانی رژیمهای ضعیف، کوچک و ناتوان از نظر اقتصادی و سیاسی را برای نظارت
بهتر بر سر کار آورد. سرمایه داران فرانسوی در پی تصرف آژاس و لورن که منابع بزرگ ذغال
سنگ منبع بزرگ انرژی آن زمان بود از چنگ آلمان بودند که آنها را در سال ۱۸۷۱-۱۸۷۰ در
زمان انقلاب کمون پاریس از دست داده بودند، بر آیند. به این طریق جنگ جهانی اول اتفاقی نبود
محصول رشد ناموزون سرمایه داری و برهم خوردن تناسب قوای امپریالیستی... ادامه در صفحه ۵

آسیای “وحشی” و غرب “متمدن”

نگارش این مقاله دلایل متعدد دارد. نخست اینکه پاره ای ناسیونال شونیستهای نادان و عقب مانده
ضد ایرانی که صرفا در راستای منافع ارتجاع جهانی تئوری “نفرت ملی” امپریالیستها و
صهیونیستها را تبلیغ می کنند با گوشه دیگری از حقایق تاریخی روبرو شده و ببینند که فقط آنها
تازه بدوران رسیده ها و مبتکرین طرحهای نفرت انگیز نیستند. این قبیل طرحها عمرشان از عمر
آنها زیادتیر است. استعمارگران سالهاست که بر این تئوریهایی برای توجیه استعمار کار می کنند و
برنامه می چینند و تئوری خلق می کنند. نگارش این مقاله برای یاد آوری سیاستهای امپریالیستی
افکار عمومی سازی در گذشته و در شرایط کنونی است که “گزینه حمله نظامی” به ایران بر
روی میز رئیس جمهور آمریکا قرار دارد.

اگر غبار فراموشی را از خاطره ها پاک کنیم با تئوریهایی آقای ساموئل هانتینگتون روبرو می
شویم که غرب را مظهر تمدن جا زده و سایر ملل را ارتجاعی، خطرناک، عقب مانده و بزبان
امروزی تروریست جا می زند. تئوریهایی وی تئوریهایی ایجاد ترس از مردمانی است که به
زبانهای دیگر تکلم می کنند. تصویری که وی از جهان ترسیم می کند تصویری معیوب و
امپریالیستی است و با دشمن تراشی و تحقیر ملتها اکثریت جامعه بشری را شایسته یک زندگی
انسانی نمی داند. هانتینگتون از جنگ فرهنگها سخن می راند و فرهنگ غرب را فرهنگی کامل و
برتر نسبت به سایر فرهنگها تصویر کرده و سلطه جوئی و نژادپرستی را موجه جلوه می دهد. از
نظر تئوریهایی وی تنها مللی حق حیات دارند که از خانواده فرهنگ غربی باشند. فرهنگی که
بزعم ایشان بر تمدن یونان، مسیحیت و قوانین روم متکی است. این کتاب پس از جنگ سرد به
اشاره اندیشمندان امپریالیستی در آمریکا انتشار یافت و در باره آن بشدت توسط رسانه های افکار
عمومی بساز امپریالیستی، تبلیغ به عمل آمد تا فعالیت امپریالیسم را از نقطه نظر پذیرش افکار
عمومی “قابل فهم” گرداند. حال جای کمونیسم را، چین و هند و اسلام گرفته بود و بویژه اسلام در
شرایط کنونی خطر عمده برای تمدن غرب به حساب می آمد. ساموئل هانتینگتون به شما تلقین می
کرد که باید قطب “تمدن آمریکائی” با قطب “اسلام سیاسی” به نبرد پردازد و با نابودی آن رسالت
“تمدن آمریکائی” را به ثبوت برساند.

بخاطر آوریم که در آستانه تجاوز امپریالیست آمریکا در دهه نود به خاک عراق کتاب مشهور
“بدون دخترم هرگز!” که فرهنگ مردم منطقه و نه تنها ایران را مورد تهاجم قرار می داد و
فضای روانی لازم برای تجاوز به سرزمینهای را خلق می کرد که مردمش همه با “حشرات و
سوسکها محشورند و سالی ماهی یکبار نیز به حمام نمی روند”، به چاپ رسید. این کتاب که با
سفارش و همکاری وزارت امور خارجه آمریکا و معرفی یک نویسنده حرفه ای به خانم محمودی
به نگارش در آمده بود در خدمت توجیه سیاست تجاوزگری امپریالیست آمریکا در منطقه قرار
داشت. این کتاب باید افکار عمومی لازم را که گزینه جنگ بر روی میز جرج بوش پدر قرار
داشت در جهان برای یک تجاوز وحشیانه با گلوله های رادیو آکتیو فراهم می آورد. صنعت
فیلمسازی هالیوود نیز با سرمایه گذاری فراوان و هنرمندان دست اول در صدد بر آمد تا برای
تجاوز امپریالیست آمریکا به منطقه زمینه تبلیغاتی و روانی بسازد. پس از چندی فیلم مربوطه نیز
بر اکران آمد. سینمای هالیوود بخشی از دستگاه تبلیغاتی امپریالیست آمریکا... ادامه در صفحه ۷

به حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

همه با هم، برای...

می کند. پاره ای لیبرالها مجدداً برای این هیات مسلمانان تکیه رفسنجانی، خاتمی، کروی حساب باز کرده اند و مردم را با تئوری "بد و بدتر" به حمایت از آنها فرا می خوانند. خاتمی که ۸ سال سر مردم را و بویژه بسیاری از همین اپوزیسیون مدعی هواداری از "سرنگونی" را شیره مالید از رفسنجانی در مقابل احمدی نژاد حمایت می کند. آقای کروی نیز که نقش محمل را در ریاست مجلس ایفاء می کرد حال زیر بال آقای رفسنجانی را گرفته است. همه شرکای دزد اکنون رفیق قافله شده اند. آقای کروی رشوه هائی را که از شهرام جزایری گرفته است دزدی و فساد و رشوه خواری نمی داند. بنظر وی این حق امام است. روشن است که همه روحانیون حق امام و خمس و نکات می گیرند تا شفاعت گناهکاران را در روز قیامت در پیشگاه عدل الهی بنمایند. این امر رشوه خواری و اعزام گناهکاران خارج از نوبت به بهشت برین نیست. باین جهت "روحانیت کبیر" که همه از خواص اند و حتی دادگاههای ویژه دارند همواره استدلالات آماده ای برای پاسخ به خدا و افتخار باریتعالی را دارند. رفسنجانی لیکن با مشکلی روبرو است و آن گرفتن "حق امام" از شرکتیهای غیر اسلامی و بزبان دیگر کفار است. این مجموعه فساد و کلاشی خواهان حفظ قدرت و ادامه سلطه خویش است.

در گذشته وقتی خاتمی بر سرکار بود عده ای از همین اپوزیسیون ها که امروز بدنال حمله آمریکا به ایران هستند و می خواهند جمهوری اسلامی را با یاری امپریالیستها و صهیونیستها "سرنگون" کنند به اپوزیسیون حکومت بدل شده بودند. همه آنها در عاشورای خاتمی به سینه زنی مشغول بودند و همه را فرا می خوانند که در مسجد خاتمی خورشت قیمه نوش جان کنند. از حزب توده و اکثریت و اتحاد فدائی و... گرفته تا همه آنها که در کنفرانس برلن بدنال خاتمی راه افتاده و دم تکان می دادند در آن جبه بودند. حزب ما در همان موقع سیاست اصولی در برخورد به خاتمی و تاکتیک کمونیستها را بیان کرد و فرجام کار خاتمی و ماهیت اقدامات وی و نقش جنبش دوم خرداد و حرکت توده مردم را بصورت علمی بررسی نمود. حزب ما امروز با سربلندی قادر است همه آن مقالات را مجدداً منتشر کند و در اختیار قضاوت مردم قرار دهد. ولی از آن خاتمی چیه دیگر خبری نیست. آدرسهای خود را بیکباره عوض کرده اند تا کسی آنها را نشناسد. این جریانها که امروز هوادار تجاوز آمریکا به ایران هستند آنقدر بزدل اند که حتی حاضر نیستند با قبول مسئولیت از اعمال ننگین گذشته خویش انتقاد کنند. آنها نمی خواهند در مقابل مردم پاسخگو باشند. آنها روی فراموشی مردم حساب باز کرده اند. چنین جریانهای طبیعتاً نمی توانند علاقه ای به مردم داشته باشند. آنها در پی آرایش چهره خودنمایی و خودپرستی خرده بورژوازی خویش هستند. آنها بیکباره از سمت راست به سمت "چپ" خزیده اند که بیشتر به کفاره دادن گناهان گذشته شباهت

دارد تا یک تحلیل مشخص از شرایط مشخص. حمایت این عده از "سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی" آنها بیاری آمریکا و اسرائیل ادامه همان ندانم کاریهای گذشته، سردرگمیها، بی مسئولیتی ها و بی تفاوتی ها نسبت به سرنوشت مردم ایران است. آنها کار سیاسی کمونیستی و پرولتری را با سیاست بازی بورژوازی عوضی گرفته اند. سیاست آنها سیاست بی پدر و مادر است و هر روز رنگ عوض می کند. ولی کمونیستها سیاستشان روشن و دارای اصالت است. این سیاست بر سنن جنبش کمونیستی و بر مارکسیسم لنینیسم اتکاء دارد. سیاست آنها با پدر و مادر است و بهمین جهت در بیان آن صراحت لهجه دارند و در تحقق آن پیگیری می کنند. پاره ای از این نیروها حتی سرشان در آخور امپریالیستها و صهیونیستهاست و حاضر نیستند یارانه های امپریالیستی از آمریکا و هلند را به اپوزیسیون ایران و رادیوهای بیگانه محکوم کنند. پاره ای از این اپوزیسیون خود فروخته تجاوز امپریالیستها به عراق و افغانستان را مورد تائید قرار می دهند و مانند رهبران حزب دموکرات کردستان ایران آرزوی حمله آمریکا را به ایران می کنند. پاره ای دیگر از آنها که ناسیونال شونیستها آرپائی هوادار بازگشت ضد انقلاب مغلوب در ایران هستند، می خواهند دلکی را بنام "صفرکیلومتر" در ایران برسرکار آورند و تاریخ را مجدداً به عقب برانند. "قهرمان ملی" آنها رضا خان میرپنج است. با الهام از ادبیات ایران باید گفت تقو بر تو چرخ گردون تقو. پاره ای از این عده ناسیونال شونیستهای آذری و کرد و عرب هستند که خواهان تجزیه و بالکانیزه کردن ایران هستند تا دست صهیونیستها و امپریالیستها در ایران باز شود و خوراکهای کوچک قابل بلعی پیدا کنند. بسیاری از آنها از خروج بی قید و شرط استعمارگران از عراق حمایت نمی کنند و آرزو دارند اربابان امپریالیست بر مردم "تالایق" عراق حکومت کنند. این عده که استقلال ملی سایر ممالک را برسمیت نمی شناسند. آنوقت مدعی حمایت از استقلال ایرانند. جبهه هواداران سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی جبهه وسیعی است که از کمونیستهای واقعی تا تفاله های صهیونیسم و امپریالیسم را در بر می گیرد. اپورتونیستها و نادانان و دشمنان مردم ایران خواهان آن هستند که این مرزها نامشخص باشد. آنها می خواهند وضعیتی بوجود آید که "همه با هم" و با نقاب در جنبش شرکت کنند. دستها رو نشود، کسی نتواند دست بغل دستی خویش را بخواند. آنها کار اجتماعی را با زد و بند و حقه بازی و کودتا و با دوز و کلک اشتباهی گرفته اند. بر این جبهه وسیع ضد انقلابی لیبرالیسم ناب حاکم است زیرا هر کس از ترس اینکه مبدا همسایه اش ازش دلخور شود از برخورهای روشنگرانه که موجب دلخوریهای خانوادگی می شود پرهیز می کند. ولی این خلق ایران است که باید بهای این پرهیزها و "مهربانیها" را بپردازد. جنبش بیماری از "یاران سرنگونی طلب" بوجود می آید که هدفش علیرغم ادعایش

سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نیست. مخدوش کردن خطوط است. فریب افکار عمومی است.

"سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی" در اثر تکرار بدون تعمق، بتدریج به واژه ای بی محتوی بدل می شود. کمونیستها وظیفه دارند که همواره در رهبری جنبش گام بردارند و به جنبش برای پیشروی رهنمود دهند. شعار "سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی" و ضرورت تبلیغ آن، در شرایطی معنا و مفهوم پیدا می کند که مردم باین شعار روی بیاورند و بیان این شعار با هدف روشن کردن مرز میان موافقین و مخالفین آن صورت پذیرد. وقتیکه مرزها مخدوش می شود باید همواره شعار را دقیقتر کرد. این تجربه بزرگ بلشویکها در انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه است و لنین در اثر بزرگش "تو تاکتیک سوسیال دموکراسی" به آن برخورد کرده است. حتی خمینی نیز باین مسئله توجه دقیق داشت. وی در آغاز کار مدعی بود که شاه قانون اساسی را رعایت نمی کند طرح شعار سرنگونی در گفتار اولیه وی مشهود نیست. وی در مورد حکومت بختیار سکوت کرد تا مردم در خیابانها با شعار "بختیار نوکر بی اختیار" به میدان آمدند و گفتند "ما میگیریم شاه نمی خایم، نخست وزیر عوض میشه". آنوقت بود که با توجه به ارتقاء سطح جنبش و تمایل عمومی شعار "شاه باید برود" را پیش کشید. این شعار همان سرنگونی رژیم پهلوی بود. پذیرش این شعار از جانب سازمانهای سیاسی ایران دادن رهبری جنبش بدست خمینی بود. آن سازمانهای سیاسی که وظیفه رهبری خویش را فراموش کرده بودند تلاشی نکردند که مرز خویش را با هواداران خمینی روشن کنند. خمینی چیه نیز راه افتاده بودند و می گفتند "همه بحث ها به بعد از رفتن شاه"، زیرا با تعیین روشن مرزها که به زیر پرش بردن امر رهبری آنها بود مخالف بودند. در حالیکه مرزها باید از قبل روشن شود و بر سر آن تبلیغ شود، در غیر این صورت مردم از کجا بدانند که چه کسی درست و یا اشتباه می گوید. کمونیستها نباید از این هراس داشته باشند که مردم حرف آنها را نمی فهمند و به صحت درستی شعار آنها پی نمی برند. این امر همواره در عرصه مبارزه وجود داشته و پیش خواهد آمد. در این صورت کمونیستها نبرد را تنها در یک عرصه باخته اند حال آنکه از نظر راهبردی جنگ را برده اند زیرا توده مردم در تجربه شخصی خود بتدریج به صحت شعار کمونیستها پی می برد و رهبری آنها را می پذیرد. طرح شعار نادرست و اپورتونیستی و بزدلی سیاسی نتایجش از قبل روشن است و هرگز به کسب تجربه درست توده ها و پیروزی جنبش منتهی نمی شود. در حالیکه طرح شعارهای درست حتی در شرایط نامناسب و ناخوش آیند، خریداری و سرمایه گذاری در آینده است با تاخیر ولی بهر صورت با موفقیت به انتها می رسد.

حزب ما از همان روز نخست برای مرزبندی روشن با سلطنت طلبان... ادامه در صفحه ۳

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران

همه با هم... برای...

و ضد انقلابی که خواهان رجعت شرایط گذشته بود هرگز شعار "سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی" را طرح نکرد. ما در ارگان سیاسی خویش "توفان" از "سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی" سخن رانیم. ما با این شعار می‌خواستیم و می‌خواهیم به توده‌ها نشان دهیم که جنایتکاری این رژیم به سرمایه داری بودن آن نیز مربوط است و تنها نباید آنرا ناشی از ایدئولوژی اسلامی حاکم بر این رژیم دانست. مگر رژیم شاه اسلامی بود، مگر رژیم جرج بوش، هیتلر و فرانکو اسلامی بودند. در حالیکه رژیم‌های جنایتکاری بودند و هستند. وجه مشترک آنها سرمایه داری بودن آنها می‌باشد. این شعار حزب ما جهت پیشرفت آینده را نیز نشان می‌دهد. ما به مردم می‌گوییم که راه نجات بشریت و جامعه ایران در قبول سرمایه داری نیست، در پذیرش سوسیالیسم است. طبیعتاً این شعار ما جنبه ترویجی دارد و باید در تجربه عمومی مردم به شعار روز و خواست عمومی بدل شود ولی اگر ما چنین شعاری را مطرح نکنیم و توضیح ندهیم مردم از کجا بفهمند که چنین گزینه‌ای نیز می‌تواند برای آینده ایران مطرح باشد؟

امروزه همان اپوزیسیون "چپ اندر قیچی" که بدنبال خاتمی سینه می‌زد و از حمله آمریکا به عراق حمایت کرد و یا مخالف خروج امپریالیستها و استعمارگران از عراق است سیاست "همه با هم" را مطرح می‌سازد. شرط همه با هم بودن مخدوش کردم مرزهای تمایز است. در حالیکه شرط همکاری و اتحاد عمل، روشنی بخشیدن به خطوط تمایز است. نخست باید دید تمایز ما در چیست تا وجوه مشترک معلوم و تعیین شوند. از ماستمالی و لاپوشانی گلستانی ایجاد نمی‌شود. "همه با هم" تنها فرص مسکن خود فریبی و کار امروز را به فردا افکندن است که همیشه به شهادت تجربه تاریخ به نفع مرتجع‌ترین نیروها تمام می‌شود. به نفع آن نیروهایی که از پشتیبانی تاریخی جهل و عقب ماندگی عمومی برخوردارند.

امروز امپریالیستها و صهیونیستها تلاش دارند به ایران تجاوز کرده وضعیت عراق را در ایران برقرار کنند، ایران را تجزیه کنند، جنگ شیعه و سنی و زردتشی و مسیحی و یهودی راه بیندازند، صنایع ایران را بمباران کنند تا خودشان مجدداً با قراردادهای پر نان و آب آنرا با بهره‌های کلان بابت سرمایه گذارپایشان برای ما مجدداً بسازند. آنها دانشمندان ما را مانند کاری که در عراق می‌کنند ترور خواهند کرد، در دانشگاهها را می‌بندند. فرزندان ما را از تحصیل محروم می‌کنند و شرایط دنیا را به پیش از انقلاب کبیر اکبر که تحصیل مردم ممالک تحت سلطه در دانشگاههای رسمی غرب ممنوع بود برمی‌گردانند، نفت و گاز و اورانیوم ایران را که منابع بزرگ انرژی هستند به غارت می‌برند. مس سرچشمه را که دومین معدن بزرگ مس بعد از معدن مس شیلی است بعنوان فلز ضروری برای انتقال انرژی، کشتی کشتی می‌زدند، آثار باستانی ایران را به موزه‌های لندن

و پاریس و برلن، نیویورک و شیکاگو منتقل می‌کنند. ولی امپریالیستها این تروریستهای جهانی این نیات پلید و ضد انسانی خویش را در پس شعار "سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی"، "استقرار حقوق بشر و دموکراسی در ایران"، "ممانعت از نقض حقوق اقلیتهای قومی و مذهبی"، "مبارزه با "مرکز تروریسم" و یا "قطب تروریسم" و یا "محور شر" و یا "اسلام سیاسی" جا می‌زنند. شعار "همه با هم" اپوزیسیون خود فروخته ایران جبهه وسیعی است که در آن جرج بوش، دیک چینی، یهود اولمرت با روح آریل شارون نیز شرکت دارند. هواداران این جبهه وسیع بدون مرز بیشتر مخالف ایران هستند تا مخالف جمهوری اسلامی. آنها می‌خواهند سر به تن ایران نباشد تا سر به تن جمهوری اسلامی، آنها می‌خواهند با از بین بردن ایران جمهوری اسلامی را نیز از بین ببرند.

آنها چون به نیروی خود و نیروی مردم کشورشان اعتقادی ندارند، از انقلاب روی گردانیده و می‌خواهند با دست اجنبی ایران را "آزاد" کنند. این عده مبشران آزادی مردم ایران نیستند پیام‌آوران اسارتند.

این عده چون از طولانی بودن راه مبارزه مانند خرده بورژواها خسته شده اند و می‌ترسند انقلاب در زمان حیات آنها صورت نگیرد و آنها گمنام بمیرند شهرت بدنامی را به بی و سر و صدائی گمنامی ترجیح می‌دهند و تغییر رژیم جمهوری اسلامی در ایران را بعهده نیروهای خارجی گذاشته‌اند.

شعار "سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی" آنها در آستانه تجاوز امپریالیستها به شعار پوچ "نه به جمهوری اسلامی، نه به آمریکا" و آنهم بجای "نه به امپریالیست آمریکا" بدل شده است و به افکار عمومی جار می‌زنند که ما هم مخالف جمهوری اسلامی هستیم و با آمریکا در سرنگونی این جمهوری وحدت نظر داریم. نه گفتن آنها به آمریکا (توجه کنید آمریکا نه امپریالیست آمریکا-توفان) نیز از شرمندگی و خجالتی بودنشان ناشی می‌شود وگرنه همه می‌فهمند که آمریکا برای "نه" آنها تره هم خورد نمی‌کند و از "ترس" "نه گفتن" آنها گزینه‌های نظامی خویش را تغییر نمی‌دهد. ولی کارشناسان امپریالیست آمریکا حاضر اند در رسانه‌های گروهی خود و ایادی خویش "نه گفتن" آنها به جمهوری اسلامی را بزرگ کنند و از آنها برای این تأییدیه تشکر نمایند و شاهد بیاورند و از بودجه ۸۰ میلیون دلاری خود جیب آنها را پر نمایند. امروز مخدوش کردن مرزها توسط این ضد انقلابیون انقلابی نما به نفع امپریالیست آمریکا و بنفع مظلوم نمائی رژیم جمهوری اسلامی تمام می‌شود. طرح این شعار نادرست "نه به جمهوری اسلامی" و هم وزن و هم‌تراز کردن آن با خطر تجاوز آمریکا به ایران در شرایط کنونی مخدوش کردن این حقیقت است که وظیفه "سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی" بعهده خلق ایران نیست و نه قوای خارجی که به بهانه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی حق تجاوز به ایران را بخود بدهد. "نه گفتن" به

جمهوری اسلامی انتقال حق سرنگونی آن به قدرتهای بیگانه است و طبیعتاً نمی‌تواند مورد تأیید هیچ ایرانی وطنپرستی قرار گیرد. حزب ما بارها اعلام کرده است که در شرایط کنونی که مشتی مزدور و پاره‌ای نادان در پی مخدوش کردن مرزهای روشن سیاسی اند شعار "نه به جمهوری اسلامی نه به آمریکا" شعار آمریکائی و صهیونیستی است و هرگز در خدمت سرنگونی جمهوری اسلامی نیست. این شعار شعاری برای تقویت امپریالیستها برای سازش با جمهوری اسلامی و گرفتن امتیازات بیشتر از آنهاست. این شعار شعاری برای تخریب در نهضت بزرگ ضد جنگ است. تروتسکیستها و عمال اسرائیل و این بار نه به عنوان ایرانی بلکه بعنوان تبعه کشوری که این نهضتها در آن اوج گرفته است برای تخریب در این نهضتها با این شعار ظاهر می‌شوند تا جهت مبارزه ضد جنگ را با کمی توجیه روانی برای تجاوز آمریکا آماده گردانند و یا آنرا برهم بزنند. این نقش کثیف را در میان ایرانیها یاران منصور حکمت در سوئد و انگلستان و در میان خارجیان ضد کمونیستها، تروتسکیستها و پرووکاتورهای صهیونیستی و مامورین پنهان سازمانهای امنیتی بعهده گرفته‌اند. برنامه جدید امپریالیستها تخریب در نهضت ضد جنگ با یک کارزار وسیع و مخارج گزاف است تا شعار ضد تجاوز آمریکا به ایران را با انتقال حق سرنگونی جمهوری اسلامی به آمریکا کامل کند. این شعار مکمل شعاری است که خواهان باقی ماندن اشغالگران در خاک عراق است زیرا به بهانه "اسلام سیاسی" و مبارزه "دو قطب تروریسم" می‌توان حضور فعال امپریالیستها و صهیونیستها را در همه جای جهان تأیید کرد.

حزب ما در شرایط خطر درگیری احتمالی و تجاوز امپریالیستها و صهیونیستها به ایران شعار صحیح "دست تجاوزگران از ایران کوتاه باد" را طرح می‌کند زیرا بر این نظر است اشغال و یا بمباران ایران وضعیت وحشتناکی در منطقه ایجاد می‌کند که هزاران بار از وضعیت کنونی بدتر است. هیچ نیروی سیاسی مسئول نمی‌تواند نسبت به این وضعیت احتمالی بی‌تفاوت بماند و مدعی شود که احتمالاً گریه است. مبارزه اجتماعی قمار سیاسی نیست سر نوشت آن با بلیط بخت آزمائی چهارشنبه شبها تعیین نمی‌شود.

حزب ما با شناخت از ماهیت امپریالیسم عواقب خیانت ملی را حدس می‌زند. طرح این شعار نوک تیز حمله را متوجه تجاوزکاران قرار می‌دهد و بطور ضمنی می‌گوید که چگونگی تفسیر حق حاکمیت در ایران بعهده مردم ایران است و نه قدرتهای بیگانه. این شعار می‌گوید که بخت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در شرایط ممانعت از تجاوز امپریالیستها بزرگتر است تا بعد از تجاوز امپریالیستها. در حالیکه با تجاوز امپریالیستها تمام آرایش سیاسی ایران برهم می‌خورد و رژیم جمهوری اسلامی بعنوان "قهرمان ملی" و حافظ منافع ملی ایرانیان به میدان می‌آید و پایه‌های متزلزل حکومت خویش را مجدداً تحکیم می‌بخشد. طبیعتاً لازم... ادامه در صفحه ۴

صهیونیسم یعنی نژادپرستی، همدست امپریالیسم

همه با هم... برای...

نیست همه نیروهای سیاسی شکل شعار ما را انتخاب کنند. ولی باید همین مضمون را بپذیرند. می توان از "استعمارگران"، "امپریالیستها" و نظایر آنها سخن راند ولی مضمون شعار باید بسیج مردم در جهت ممانعت از تجاوز به ایران باشد.

برای ما روشن است که در طرح چنین شعارهای ناروشن و مخدوش دستان ناپاکی در کار است ولی برای حزب ما نیز در عین حال روشن است که کینه برحق بسیاری از مبارزان و حتی جریانهای سیاسی نسبت به رژیم ارتجاعی، فاسد و جنایتکار جمهوری اسلامی و ترس از اینکه میادا تکیه به افشاء امپریالیسم مخالفت آنها را با رژیم جمهوری اسلامی در سایه افکند موجب شده است که آنها بدون تعمق و دیدن عواقب طرح چنین شعاری به این دام ناخواسته بیفتند.

یک آن به نظریات ارگان ترولستیکیستی لیبرال و صهیونیستی انترناسیونال مورخ ۲۴ فروردین ۱۳۸۶ که ارگان "تقوانیستها" پیرو منصور حکمت است مراجعه کنیم تا ببینیم با چه رهنمودی در جنبش صلح اخلاص می کند و تلاش دارد جهت اصلی مبارزه مردم جهان را بنفع آمریکا منحرف کند، آنها همراه با ترانه "بمب، بمب، بمب، برو بریم ایران رو بمباران کنیم" به جنبش صلح که مخالف این بمباران ها و "برو بریم" هاست و بزین بهار هاست یورش می برند تا آنها را بی اعتبار ساخته و به جنگ روانی امپریالیستها خدمتی کرده باشند. آنها در قالب پرگویی مضمون زیر را به مردم قالب می کنند:

"پاسیفیسم... در شکل مشخص **بسنده کردن به مخالفت با جنگ**" خود را نشان می دهد. این نوع "**صلح طلبی، منفعل و سترون است** و خواه ناخواه در **خدمت اسلام سیاسی و جمهوری اسلامی** قرار میگیرد. جنبش ضد جنگ برای اینکه پیروز شود باید **تعرض** کند، باید وضعیت موجود و صفتندی میان دوقطب تروریستی جهانی را درهم بریزد، و حمایت از مبارزات مردم ایران **علیه جمهوری اسلامی اساس این تعرض** است." (تکیه همه جا از ماست-توفان). ما این پرت و پلا گوئیهای مودیانه و ریاکارانه را به سخن قابل فهم برای خوانندگان بر می گردانیم. بزعم این دارودسته شعارهای جنبش ضد جنگ برضد تجاوزطلبی آمریکا و تهدیداتش برضد میهن ما ایران نباید مورد تائید و حمایت قرار گیرد زیرا که این مخالفت با جنگ تجاوزکارانه گویا "پاسیفیستی"، "منفعل و سترون" است و جنبه صلح طلبی یعنی عدم حمله به ایران را دارد و می خواهد از حمله به ایران ممانعت کند. در حالیکه باید "**تعرضی**" شود، یعنی اینکه زمینه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را فراهم کند. یعنی که جنبش ضد جنگ علیه تجاوزکاران باید به جنبش برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بدل شود. حال خواست "**تعرض**" از طرف این دارودسته اسرائیلی را در کنار خواست تعرض آمریکا و اسرائیل برای حمله به ایران قرار دهید تا ماهیت پند و اندرزهای آنها روشن شود. آنها برای رد گم کردن و فریب مشتکی ساده لوح از "مبارزات مردم ایران" نیز سخن می رانند ولی

تحلیل مشخص از شرایط مشخص و واقع بینی انقلابی و حقیقت جوئی نشان می دهد که چنین مبارزه قدرتمندی که قبل از حمله آمریکا کار رژیم جمهوری اسلامی را بسازد در عرصه ایران وجود خارجی ندارد. این را پیروان منصور حکمت نیز خوب می دانند. ولی آنها باین خوابنمائی برای فریب مردم و دادن جنبه "**تعرضی**" به جنبش واقعی ضد جنگ در جهان نیاز دارند. بهمین جهت پیشنهادات آنها بطور عملی همکاری با آمریکا و اسرائیل برای تخریب در جنبش ضد جنگ و ایفای نقش ستون پنجم در ایران است. یعنی همان کاری که مجاهدین می کنند.

حال به بخش دیگری از پرت و پلاهای انترناسیونال مراجعه کنیم: "**صرف اعتراض به سیاستهای میلیتاریستی دولت آمریکا** و متحدینش کافی نیست. جبهه مردم متمدن جهان علیه دو قطب تروریستی، جبهه سوم، وقتی می تواند پیشرو و موثر و کار ساز باشد که **تقویت و گسترش مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی در ایران**، و جلب و بسیج حمایت فعال مردم جهان از این مبارزه را نیز در دستور خود قرار بدهد. **این تنها راه عملی جلوگیری از حمله نظامی به ایران** و در صورت انجام این حمله **ممانعت از عراقیزه شدن جامعه است**." (تکیه همه جا از ماست-توفان). حال ما مجددا وظیفه ترجمه قابل فهم این عبارت پردازهای بی سر و ته را برای فهم خوانندگان بعهد می گیریم. بزعم موضعگیری این جریان سیاسی دولت آمریکا یک دولت امپریالیستی، سلطه گر، بربرمش، جنایتکار، سرکرده گرا، توسعه طلب، استعماری و تجاوزکار و اشغالگر نیست، تنها یک دولت میلیتاریست است که سیاستهای نادرست دارد و می تواند در انتخابات بعدی جایش را بیک دولت غیر میلیتاریست که سیاستهای "منطقی" داشته باشد بدهد. تازه نباید به پاره ای سیاستها و تهدیدات دولت آمریکا اعتراض کرد و مردم جهان را برای مقابله با این جنایت ضد بشری بسیج کرد، بلکه باید اختراع "**جبهه سومی**" را در جهان در دستور کار خود قرار داد که در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی اقدام کند. آنوقت از حمله آمریکا به ایران جلوگیری می شود؟! چگونه معلوم نیست. زیرا "**جبهه سومی**" که در کنار آمریکا و همدهان و همدست با وی در پی سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی باشد، مسلما دوست مردم ایران نیست، همدست اشغالگرانی است که می خواهند ایران را به مستعمره خود بدل کنند. همانگونه که در عراق کردند. راه عملی پیشنهادی آنها این است که در جبهه های ضد جنگ با ایجاد یک فراکسیون اختراعی بنام "**جبهه سوم**" شرکت کنیم که وظیفه اش مبارزه با شعارهای جنبش ضد جنگ و جایگزینی آن با شعار "**سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی**" است که گویا از وقوع جنگ جلوگیری می کند؟! لازم به توضیح است که نقش دارو دسته منصور حکمت در عراق نتیجه اش وضعیتی است که در عراق حاکم شده است. آنها از ورود سربازان آمریکائی در عراق با دسته گل حمایت کردند و آنها را تشویق نمودند

که تا می توانند عراقیهای "غیر متمدن" را بکشند و "امنیت" را در عراق حاکم گردانند تا این دارو دسته بتوانند با خیال راحت "مبارزه طبقاتی" را آغاز کنند. آنها جنبش مبارزه با بیکاری راه انداختند و پیشنهاد کردند دختران برای مبارزه با "اسلام سیاسی" مینی ژوپ ببوشند و مردان دوره های کاراته ببینند تا بتوانند از ناموس این دختران در مقابل چشمهای دریده متعصبین حمایت کنند. آنها به نقش مترقی امپریالیستها در عراق بسیار ارج گذاشتند و حال که بوی تعفن سیاست استعماری آنها در آمده است و مردم عراق این همدستان امپریالیست را ترور می کنند و رسانه های اسرائیلی آنها را که در قلب بغداد علم کرده بودند بستند، طوری قلم می زنند که گویا عدم اجرای سیاست آنها عراق را به این وضعیت فعلی انداخته است. وضعیت عراق آئینه تمام نمای تئوریهای ارتجاعی منصور حکمت است که ماموریتش خرابکاری در جنبش کمونیستی بوده است و ما با نمونه زنده اش در عراق و لبنان و فلسطین و ایران روبرو هستیم. این وضعیت بغرنجی است که خرابکاران در صفوف مبارزین انقلابی ایجاد کرده اند و می کنند. برای مبارزه با آنها طبیعتا باید چاره اندیشید.

راه حل این امر بنظر حزب ما ساده است و می تواند صف کسانی را که دست در دست امپریالیستها گام بر می دارند از صف نیروهای صمیمی جدا کند. بنظر حزب ما می توان در کنار شعار "**دست تجاوزگران از ایران کوتاه باد**" شعار دیگری حمل کرد و یا توزیع کرد که روشن کند "**سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی وظیفه مردم ایران است**". با این شعار روشن می شود که اپوزیسیون مترقی ایران که ضد جمهوری اسلامی و خواهان سرنگونی آن است حاضر نیست تجاوز امپریالیستها به ایران را بپذیرد. این اپوزیسیون روشن می کند که آن سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی که وی طالب آن است با خواست امپریالیستها و صهیونیستها متفاوت است. این شعار دست امپریالیستها و صهیونیستها و پیروان منصور حکمت را در ایجاد افکار عمومی برای تجاوز به ایران و تهیه تائیدیه از اپوزیسیون ایران می بندد. این شعار ماهیت شعار "**مجاهدین**" و پیروان منصور حکمت را رو می کند. همه خواهند دید که این عده به همان شعار نخستین چسبیده اند، زیرا مشکلشان تجاوز امپریالیستها به ایران نیست مشکلشان جمهوری اسلامی است که سرنگونیش را از امپریالیستها می طلبند. شعار "**نه قم خوبه نه کاشون لعنت بهر دو تاشون**" توجه آنها در کنار آمدن در جبهه واحد جرج بوش و ابهود اولمرت است. راهی را که آنها پیشنهاد می کنند راهی است که به ترکستان می رود.

رفقای حزبی ما و همه نیروهای انقلابی و دموکرات ایران باید در روشن کردن این مرزها کوشا باشند. نمی توان ادعای سیاسی بودن کردن ولی مسئولیت نپذیرفت. طرح شعار درست قبول مسئولیت درست است.

ما خواهان خروج بی فید و شرط امپریالیست امریکا از کشور عراق هستیم

میهن پرستی کمونیستی...

در عرصه جهان بود و با نیت خاصی به وجود آمد. این جنگ ماهیتا جنگی امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان بود که منافع همه ممالک امپریالیستی را در برمی گرفت. بهمین جهت ژاپنی ها و آمریکائی ها نیز به این جنگ کشیده شدند و جنگ را جهانی کردند، در غیر این صورت سرشان کلاه میرفت.

برای تعیین ماهیت جنگها باید رشد تاریخی تضادها در این رویدادها و اهدافی را که این جنگها دنبال می کنند برای داوری در نظر داشت. این جنگ نیز مانند همیشه ادامه سیاست بود، ادامه سیاست غارت و چپاول خلقها. اسلحه مارکسیسم و لنینیسم در دست کمونیستها ابزار دقیقی برای کسب این شناخت است.

جنگ امپریالیستی جنگی برای غارت و خانمانسوزی توده های مردم است. جنگی میان مثنی درنده سرمایه دار است که می خواهند به قیمت ویرانی جهان و نابودی بشریت جیبهای خویش را از ثروتهای کلان سرشار سازند و فرمانروای جهان شوند. جنگ امپریالیستی برای تصرف خاک بیگانه و کنترل و یا ضمیمه سازی آن است.

تفاوت ماهیت دو نوع جنگ

تفاوت جنگ امپریالیستی با جنگ آزادیبخش در آن است که جنگ آزادیبخش برای دفاع از ملت در مقابل هجوم بیگانه که می خواهد منابع کشورش را غارت کند و سرنوشت سیاسی وی را بدست گیرد صورت می پذیرد. جنگ آزادیبخش در دفاع از میهن در مقابل تهاجم بیگانه است که صرفا جنبه تدافعی دارد و به منظور غارت سایر خلقها و ممالک نیست و تنها برای تعیین سرنوشت ملت خودی بدست خویش انجام می شود. در جنگ میهنی مردم در اسارت کسی شرکت ندارند و هرگز با این نیت و سیاست بپا نخوابسته اند تا ملتهای دیگر را به زیر یوغ اسارت خود آورند. بهمین جهت جنگهای آزادیبخش جنگهای عادلانه اند و باید از آنها در مقابل تجاوز امپریالیستی دفاع کرد. امر بزرگ دفاع از میهن امر کمونیستهاست.

قرن گذشته قرن آزادی ملتها از زیر یوغ امپریالیستها بود. خلقهای قهرمان، چین، کره، اندونزی، ویتنام، کامبوج، لائوس، الجزایر، زیمبابوه، آفریقای جنوبی، کوبا، ونزوئلا و... آزادی خویش را بدست آورده و امپریالیستها و فئودال آنها را از کشورشان اخراج کردند. مبارزه آنها عادلانه بود و همه مردم آن کشور باید در مبارزه ضد فئودالهای غارتگر بیگانه شرکت می کردند. در بسیاری از این ممالک کمونیستها در راس این مبارزات قرار داشتند. در اینجا سخن بر سر ظالم و قربانی ظلم است. کمونیستها نمی توانند روش یکسانی نسبت به دو طرف این تضاد داشته باشند.

جنگ غیر عادلانه جنگی است که برای غارت و اسارت سایر ملل صورت می گیرد. این جنگ ناشی از ماهیت مناسبات سرمایه داری و کشورهای امپریالیستی است که برای بقاء خود به مکیدن خون سایر ملل نیاز دارند. سیاست این جنگها، سلطه جوئی و اشغال ممالک زیر سلطه

است. کمونیستها بر ضد این جنگها می جنگند و با آن مبارزه می کنند.

امپریالیستها به بازارهای فروش، نیروی ارزان کار، به منابع اولیه و بویژه منابع اولیه انرژی نیاز دارند. هم اکنون امپریالیست آمریکا در پی آن است که از نظر سیاست راهبردی خویش برای سلطه بر جهان بر تمام منابع انرژی جهان جنگ اندازد. نفت و گاز جهان را به کف آورد و منابع اورانیوم و مس را که فلز رابط برای تبدیل انرژی است در اختیار خویش بگیرد. امپریالیست آمریکا تقریبا بجز منابع نفت و گاز روسیه، ایران و ونزوئلا، سایر منابع سوخت جهان را کنترل می کند. امروز کلید کنترل جهان در گره گاه تضاد خاور میانه به مرکزیت ایران منتقل شده است. هرکس ایران را در کنترل خویش بگیرد بر بام کنترل منابع سوخت منطقه که بزرگترین منابع سوخت جهان است قرار گرفته است. آبراه خلیج فارس گلوگاه چین، اروپا و ژاپن است. ایران منابع عظیم گاز، مس و اورانیوم دارد. از این جهت ایران خوراک لذیذی برای امپریالیستها و بویژه امپریالیست آمریکاست.

سیاست فریبکاری امپریالیسم مکمل جنگ طلبی امپریالیستی

جنگ طلبی و سلطه گری در میدان رقابت امپریالیستها از ماهیت آنها ناشی می شود. امپریالیستها ولی هرگز این ماهیت خویش را نشان نمی دهند. اگر امپریالیستها، دزدان و راهزنان دروغگو نبودند و صمیمانه ماهیت ضد بشری خویش را برای همه مردم اعتراف می کردند آنوقت کار اجتماعی و کار سیاسی و کار انقلابی بسیار ساده بود. شما می توانستید به استناد اقرار خود امپریالیستها مردم را به مقاومت در مقابل دعوی آنها دعوت کنید. ولی امپریالیستها چنین کاری را که مبارزه ما را تسهیل می کند انجام نمی دهند بلکه برعکس بیک مبارزه بزرگ ایدئولوژیک دست می زنند تا ثابت کنند که دروغهای آنها عین واقعیت و موجه است. آنها می گویند که خواهان "دموکراسی" و "حقوق بشر" و "آزادی" بوده از رفع سانسور و آزادی زندانیان سیاسی حمایت کرده از "ارزشهای جاودانی" خویش دفاع می کنند. آنها در حالیکه تجاوز به عراق را با سرنگونی یک رژیم دیکتاتوری توجیه می کردند و این لشکر کشی ضد بشری را با انواع و اقسام دروغها مزین کردند، رژیم ضد دموکراتیک و ضد بشری در عراق برپا ساخته اند که عمرش به حضور قوای اشغالگر در عراق وابسته است. آنها در عین اینکه خود را حامی دموکراسی جا می زنند، رژیمهای ضد دموکرات و عقب مانده کویت و عربستان سعودی و اردن هاشمی و مصر و نظایر آنها را در منطقه مورد حمایت قرار می دهند. ابو غریب و گوانتانامو آنها اگر از زندان اوین بدتر نباشد بهتر نیست. انتخابات عراق و عربستان سعودی و اردن و کویت اگر از انتخابات ایران قلابی تر و جعلی تر نباشد بهتر نیست. ولی امپریالیستها در بوق جعلیات خویش برای تمحیق افکار عمومی می دمند تا برخی خوشخیال را فریب دهند که گویا

امپریالیستها واقعا برای آزادی ملل در بند، به این کشورها لشکر می کشند و آنها را "نجات" می دهند. آنها با این استتار ایدئولوژیک منافع اقتصادی و غارتگرانه خویش را می پوشانند. (ادامه دارد)

تاکتیک کمونیستهای ایران

سیاستی که امپریالیست آمریکا در مورد ایران در پیش دارد باید از دریچه ارزیابی ماهیت تجاوزی که در پیش است مورد توجه قرار گیرد و نه از روی ذهنیگری و از پشت میز اطلاق کار. باید پاسخ روشن به این مهم داد که ماهیت تجاوز احتمالی آمریکا به ایران چه ماهیتی است؟ یک ماهیت ارتجاعی و امپریالیستی برای غارت و به اسارت در آوردن مردم ایران است و یا برای آزادی ایران و تحقق دموکراسی و حقوق بشر است. فرار از این اتخاذ تصمیم به این بهانه که جنگ احتمالی در ایران دعوی میان "دو قطب تروریسم و دولت آمریکاست" و به ما مربوط نیست، اگر ناشی از نادانی سیاسی نباشد کلاشی محض است و باین خاطر صورت می گیرد که در زمان تجاوز امپریالیسم به ایران ستون پنجم امپریالیستی تشکیل شود و کار اشغال ایران توسط امپریالیستها را به مصداق "به من چه و لش کن" راحت کند. تئوری "دو قطبی" منصور حکمت تئوری آرپل شارون و دیک چنئی است. باید روشن کرد که ایران قربانی تجاوز است و یا نیست. باید روشن کرد که آیا مردم ایران باید یکپارچه در مقابل متجاوز مقاومت کنند و یا خیر باید تسلیم متجاوز شوند. باید جنگ امپریالیستی را همانگونه که مارکسیسم لنینیسم به ما می آموزد به جنگ میهنی بدل کرد و همه مردم را برای مقابله با امپریالیستها بسیج نمود و شعار اساسی را **کوتاه کردن دست امپریالیستها از ایران** قرار داد و یا خیر عکس آنرا انجام داد و در آغوش امپریالیسم خزید. باید روشن کرد که آیا جبهه مردم، جبهه همه آن کسانی است که می خواهند امپریالیستها را از خاک ایران بیرون کنند و در مقابل تجاوز امپریالیستی با هر نیت و ایدئولوژی مقاومت کنند و یا خیر جبهه ای است موهومی و ذهنیگرایانه و از "خود در آوردی" که فقط در مغز مثنی گمراه سیاسی بنام "جبهه سوم" وجود دارد و نه در متن واقعیت اجتماعی. آنها که مسئله "جبهه سوم" را بعنوان تاکتیک کمونیستی طرح می کنند اشکالشان در شناخت ماهیت امپریالیست و جنگهای عادلانه و غیر عادلانه و موضعگیری کمونیستی نسبت به آنها است. آنها مبارزه طبقاتی را نفهمیده اند و لیبرالیسم بورژوازی را جایگزین مبارزه طبقاتی پرولتری نموده اند. آنها در جبهه مبارزه عمومی مردم ایران بر ضد تسلط بیگانه، با معیارهای ایدئولوژیک می آیند و لذا بدون توجه به مصالح سیاسی مبارزه طبقاتی در امر این مبارزه خواهی نخواهی اخلال می کنند. این عده نه ایران را نجات می دهند، نه جمهوری اسلامی را ساقط می کنند و نه بعدا حضور امپریالیستها را کوتاه می کنند و نه بعدا حضور فعالی در صحنه سیاسی مبارزه طبقاتی ایران خواهند داشت تا پاسخگوی مردم باشند. تاکتیک آنها تاکتیک انفرادی... (ادامه در صفحه ۶)

مبارزه با تروریسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست

میهن پرستی کمونیستی...

کمونیست‌هاست و نتیجه آن خانه نشینی با آدرسهای نامعلوم است. از مشت‌خانه نشین که نمی‌شود بازجویی کرد.

هم اکنون تجربه زنده دو حزب “کمونیست” عراق و لبنان در مقابل ماست. حزب “کمونیست” عراق که برادر تنی حزب توده ایران و با همان مواضع است با الهام از سیاست “دعوی دو قطب” یعنی همان تئوریهای لیبرالی منصور حکمت بدنبال حمایت از تجاوز امپریالیست آمریکا به عراق رفت. به مصداق رفت غلامی که آبجوی آرد

آب جوی آمد و غلام ببرد این حزب به همدست امپریالیست آمریکا و ارتجاع عراق بدل شد و در میان مردم عراق بشدت منزوی گردید. بطوریکه نهضت مقاومت عمومی مردم عراق افراد جاسوس این حزب را مانند جاسوسان هوادار منصور حکمت با افتخار و به حق ترور می‌کند. آنها کسانی بودند که می‌خواستند جنگ میهنی ضد امپریالیستی را به جنگ مسلحانه داخلی برای سرنگونی رژیم صدام حسین بدل کنند و حال به عنوان همدست امپریالیست‌ها، از عراق ویرانه‌ای ساخته اند که صدها بار وحشتناکتر از دوران دیکتاتوری وحشیانه صدام حسین است. اینها امروز در ادامه منطقی سیاست دیروزشان مخالف خروج بی قید و شرط امپریالیست‌ها از کشورشان هستند و دعا می‌کنند که “خدا کند” جرج بوش تصمیمش را عوض نکند و در عراق باقی بماند. “جبهه سومی” که آنها بانی آن بودند چون مقوا در هم شکسته است. موضعگیریهایی مسخره آنها بقدری خجالت آور است که حتی کنفرانس احزاب برادرشان بجز حزب توده ایران نیز حاضر نبودند این مواضع ارتجاعی را بپذیرند و تبلیغ کنند. این حزب سرپا ننگ در منطقه است. استدلالات آنها استلالات منصور حکمت و ساموئل هانتینگتون است.

در مقابل آنها حزب کمونیست لبنان قرار دارد که در مقابل تجاوز وحشیانه صهیونیست‌ها ایستادگی کرد و تعدادی از اعضایش برای دفاع از میهن جانباختند ولی احترام مردم لبنان را بدست آورد و امروز با سربلندی توانسته اند بسیاری از اعضا جدید به حزب خویش جلب کنند. این حزب به جریانی زنده در لبنان بدل شده است.

آنها تنها تئوری درست “دو جبهه” و نه “سه جبهه” را پذیرفتند. جبهه یاران صهیونیسم و امپریالیسم و جبهه خلق برای مقابله با دشمنان مردم. آنها در جبهه اخیر وارد شدند و تنها در این تقسیم بندی اساسی است، تنها در این تعیین جایگاه اساسی و نخستین گام است که می‌توان از استقلال در درون جبهه واحد سخن گفت، تنها در این زمان است که مبارزه برای حفظ استقلال و عدم وابستگی در جبهه واحد اساسا معنی دارد. کسانی که از همان روز نخست، جدائی خویش را از خلقی که می‌خواهد در مقابل متجاوزین ایستادگی کند اعلام کرده اند، در مقابل کدام نیرو می‌خواهند از استقلال و عدم وابستگی خویش دفاع کنند؟ کمونیست‌ها در این مبارزه در جبهه

همه مردم و نیروهای قرار می‌گیرند که در مقابل تجاوز احتمالی امپریالیست‌ها می‌ایستند. آنها جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی را به جنگ داخلی به نفع امپریالیسم و صهیونیسم بدل نمی‌کنند، بلکه آنرا به جنگی عادلانه برای اخراج امپریالیسم، به جنگی میهنی بدل می‌کنند. در این جبهه وسیع مقاومت تنها کمونیست‌ها و سازمانهای چپ و مترقی شرکت ندارند.

در این جبهه عمومی مقاومت طیف‌های وسیع مخالفین غیر پرولتری اشغال ایران اعم از احزاب و محافل خرده بورژوازی و بورژوازی با نظریات گوناگون شرکت خواهند داشت که حزب کمونیست و در اینجا حزب کار ایران (توفان) باید استقلال و عدم وابستگی خویش را در مقابل آنها حفظ کند و در راه این حفظ عدم وابستگی که امری واقعی است با شعار و انتخاب تاکتیک‌های درست مبارزه موفق شود. تنها در این متن و وضعیت است که مقوله “استقلال و عدم وابستگی در جبهه واحد” معنا پیدا می‌کند. سفیهانه خواهد بود که از پشت میز کار به اظهارات دانشمندان دست زد. عده ای بر این تصورند که اگر امپریالیست آمریکا به ایران تجاوز کند و خوزستان را اشغال نماید آنها تابلوی “جبهه سوم” را بلند می‌کنند و از مردم می‌خواهند که در “جبهه سوم” آنها نامنویسی کنند و به مقاومتشان در “جبهه سوم” ادامه دهند. شعار این جبهه آن است که هم رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کنیم و هم امپریالیسم را بیرون بریزیم. یک تیر به زمین یک تیر به هوا بزنیم. البته واضح است که این جبهه یک جبهه موهومی و خالی از توده مردم است. باید پرسید این نیروی قدرتمند “سوم” تحت رهبری این رهبران با کیاست چرا قبل از تجاوز آمریکا به ایران رژیم جمهوری جنایتکار اسلامی را با ارتش قدرتمند خویش سرنگون نمی‌کند؟ منظر چه کسی نشسته است؟ چرا ارتش غیبی خود را به میدان نمی‌آورد و کار را تمام نمی‌کند؟ چرا زجر مردم ایران را تداوم می‌بخشد؟

باید پرسید که این “جبهه سومی‌ها” از قبل چگونه می‌دانند که روش هیات حاکمه در قبال تجاوز امپریالیسم و صهیونیسم چیست؟ آیا می‌توان از هم اکنون تجزیه سیاسی آنها را به نیروهای که مقاومت خواهند کرد و نیروهای که تسلیم خواهند شد و یا در پی کودتای آمریکایی بر می‌آیند بکلی منتفی دانست؟

منظره ای را تصور کنید که ارتش متجاوز امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها خوزستان ایران را اشغال کرده و به پیشروی ادامه نمی‌دهند. روشن است که شور مردم برای مقاومت و مقابله با این تجاوز به اوج خود می‌رسد. این تجربه همه جنگ‌های عادلانه مردمی و تجربه جنگ ایران و عراق است. آنوقت مشت‌های ژيگولوی سیاسی در مشهد و یا رشت سر و کله شان پیدا می‌شود که حجاب خود را بر می‌دارند و مردم را به نامنویسی در “جبهه سوم” که هم علیه “اسلام سیاسی” و هم برای خالی نبودن عریضه “علیه آمریکااست” دعوت می‌کنند. پیشنهاد آنها این است که چون دست ما فعلا به

خوزستان نمی‌رسد بهتر است در محل رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کنیم و قدرت سیاسی را به کف بگیریم. آیا مردم مشهد و رشت این عده را تکه پاره خواهند کرد و به عنوان جاسوس امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها از درختها آویزان خواهند نمود؟ افسانه سرانی و ذهنیگری نیز حدی دارد؟

کمونیست‌ها در ایران هوادار مقاومت در مقابل امپریالیست‌ها هستند. تنها در متن مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم یعنی در متن مبارزه برای استقلال و آزادی ملی است که کمونیست‌ها می‌توانند اعتماد مردم را نه تنها در خوزستان بلکه در مشهد و رشت نیز بدست آورند و در مقابل خرابکاری جمهوری اسلامی و یا سازش وی با امپریالیسم مقاومت کرده مردم را بسیج و آگاه نموده، سازماندهی کنند و سرکردگی مبارزه را به کف آورند. راه سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی برای نیروهاییکه واقعا جدی هستند و می‌خواهند این رژیم را سرنگون کنند از طریق جبهه مقاومت ضد تجاوز احتمالی یعنی جنگ عادلانه آزادیبخش ملی است. جریانهای سیاسی دیگری که جسارت مبارزه ندارند و بیشتر به کار ضیافت می‌خورند تا جنگ میهنی و دفاع از منافع و مصالح ملی و مبارزه طبقاتی به شعارهای غیر قابل حصولی متوسل می‌شوند که آنها را از قبول مسئولیت مبرا کند و به آرامش زندگی آنها لطمه نزند. این عده “انقلابیون” امپریالیستی هوادار تبدیل جنگ تجاوزکارانه به جنگ داخلی هستند، جنگ داخلی آنها فقط در خانه هایشان صورت می‌گیرد و نه در خیابانها. این نظریه یک نظریه ترسکیستی است که اعتقادی به مسئله ملی در عصر امپریالیسم نداشته و ندارد و با خلط مبحث و ادعای مبارزه ضد سرمایه داری به خرابکاری و آشفته فکری دامن می‌زند و علیرغم هیبت “چپ” و شعار تند و تیز و بظاهر چپ اما عملا نقش جاده صاف امپریالیسم را بازی می‌کند. به نقش این خائنین در جنگ داخلی اسپانیا نگاه کنید، به نقش این کمونیست‌های کذاب در انقلاب چین و جنگ جهانی دوم و جبهه ضد فاشیستی نگاه کنید تا پی به ماهیت تئوریهای آنها ببرید.

از کمک های مالی شما سپاسگزاریم

فروش میز کتاب ۳۰ یورو.

کمک مالی ۱۰۰ یورو.

رفیقی از فرانکفورت ۲۰۰ یورو.

کمک مالی ۳۰ یورو.

رفیق مسعود ۱۰۰ یورو.

رفیقی از فنلاند در چند نامه ۴۰ یورو ارسال کرده است، متشکریم.

رفیق س. گیس ۵۰ یورو.

کمک به صندوق بانکی ۳۰۰ یورو.

رفیق ش. از هلند ۱۰ یورو.

رفیق ف-ف از برلین ۲۲ یورو تمیر.

دست امپریالیست‌ها از ایران کوتاه باد

آسیای "وحشی" و...

است که از این طریق با کنترل سرمایه ها و امکانات دولتی که در اختیار کارگردانان و کمپانیهای فیلمبرداری می گذارد به تحمیل افکار عمومی می پردازد. داغ و درفش در کار نیست. ساختن افکار عمومی به حجم سرمایه گذاری در این زمینه وابسته است. هرچه سرمایه قدرتمندتر باشد دستگاههای دروغپراکنی در عرصه صدا و سیما و چاپ کتب و اجیر کردن نویسندگان و روزنامه نویسیها و... موثرتر است. بقول معروف "پول داشته باش سرسبیل شاه نقاره بز".

اخیرا صنایع سینمای هالیوود در راستای سیاست جنگ افروزانه و توسعه طلبانه امپریالیسم و صهیونیسم فیلمی علیه ایرانیها که نماینده "شرق مستبد" در مقابل "دموکراسی" غرب هستند، بنام سیصد تهیه کرده است. این فیلم نشان می دهد که چگونه ارتش بیکران و پر ساز و برگ خشایارشا که مرکب از مثنی "وحشی" و "کریه المنظر"، "خونخوار" و "هیولاهای آدمخوار" و نماینده فرهنگ استبداد شرقی و "بربر" هستند در مقابل سیصد نفر مردان هشیار و نیرومند اسپارت که تنگه ترموپیل را در اشغال خود دارند و مانع گذر آنها به آتن هستند سپر انداخته و چون برگ خزان بر زمین می ریزند و از دست آنها فرار می کنند. این فیلم در خدمت جنگ و آدمکشی، در خدمت ایجاد نفرت ملی و نژاد پرستی است و باید دست امپریالیستها و صهیونیستها و نوکران بومی آنها را در ایران برای یک فاجعه آفرینی جدید باز کند. روزنامه "آینده نو" در ایران که یک روزنامه "اصلاح طلب" است با عنوان درشت "هالیوود به ایران اعلام جنگ می کند" در مورد این فیلم توصیف زیر را بکار می برد: "ایران از مدتها پیش سرچشمه بدبیا بوده است و نیاکان ایرانیان مدرن مثنی وحشیان زشت و آدمکش و کله شق بوده اند". مشاور فرهنگی احمدی نژاد که خود مانند همه ملایان فاقد عرق ملی است حتی از "یک جنگ روانی علیه ایران" صحبت کرده و می گوید: فعالان فرهنگی آمریکا ظاهرا با تاراج تاریخ ایران و توهین به تمدن آن می خواهند خودشان را ارضاء کنند" و ما اضافه می کنیم که این تجاوزکاران وحشی موزه تاریخی تمدن بشری در بغداد را غارت کردند و ننگ تاریخ را برای خویش خریدند. ضربه ای که این جانوران به تمدن بشری و آثار تاریخی در عراق زده اند غیرقابل جبران است. جرج بوش آرزوی عراق دیگری را در ایران در سر می پروراند تا بتواند به همه منابع نفتی منطقه بدون مزاحم چنگ بیندازد. البته این تبلیغات نژادی بهیچوجه جدید نیست. در زمانیکه هنوز کمونیسم لنینی و استالینی در شوروی مستقر بود سینمای هالیوود تصویر جنایتکاران را با انتسابشان به شوروی رسم می کرد. همواره قهرمانان شکست ناپذیر آمریکائی، فرشته سان جهان را از چنگ "جنایتکاران" کمونیسم نجات می دادند.

زمانیکه روابط روس و آمریکا حسنه شد و چین توده ای پرچم انقلاب را به کف گرفت در سینمای هالیوود جای روسها با چینها عوض شد و سپس آنها نیز جای خود را به آلمانی ها دادند و این بازی دیروزی تا به امروز نیز ادامه دارد. سینمای فاشیستی هالیوود در تحمیل افکار عمومی چنان استاد است که کشتار هزاران سرخپوست قاره آمریکا بدست مهاجرین اروپائی را امری انسانی جلوه داده و به ایجاد علاقه در میان تماشاچیان و همدردی آنها با سربازان آمریکائی وا می دارد. صحنه سازی چنان استادانه است که کسی به فکرش هم خطور نمی کند که این سرخ پوستان انسانهایی هستند که از محیط زیست خویش دفاع می کنند. مقاومت آنها در مقابل تجاوزگران وحشی و ضد انسانی عادلانه است.

در تاریخ سه قرن اخیر که استعمار بنای خویش را آغاز کرد در قلب تاریخ بدنبال مستندات ایدئولوژیک برآمد تا مناسبات ارباب آزاد و برده اسیر را موجه جلوه دهد. حزب کار ایران (توفان) کوشاست تا با درج مطالبی در این مورد ذهن خوانندگان را با این حقایق تاریخی آشنا سازد.

بزرگ علوی در سال ۱۳۴۲ در نقد به کتاب یک پژوهشگر ایرانی که قدم در این تاریخانه غرب گذارده بود مطالبی نگاشت که مطالعه آن بی فایده نیست:

"قصد نگارنده از این خلاصه، انتقاد و شناساندن معایب و محاسن این اثر بسیار آموزنده نویسنده ایرانی امیر مهدی بدیع نیست، بلکه معرفی آنست، مخصوصا برای آندسته از هموطنانی که احيانا ممکن است دسترسی به آن پیدا نکرده و آنرا مطالعه نکرده باشند و برای کسانی که زبان فرانسه نمی دانند و نمی توانند از مندرجاتش استفاده کنند. این نکته را از این جهت لازم بتذکر می دانم که برخی از اظهارات مولف با وجود استدالات دقیق و مستند ممکن است برای نویسنده این سطور هم قانع کننده نباشد، اما مجموع محتویات کتاب، بی پایه ساختن ادعای بیجائی است که در سه قرن گذشته تمدن اروپا را تحت تسلط خود قرار داده است و از آن، کشورهای استعماری در یک صد و پنجاه سال اخیر به منظور حفظ و توسعه منافع اقتصادی خود حداکثر استفاده را برده اند. اگر تفوق نژادی امروز اقلا در محافل حاکمه دنیا در اثر جنگی که به قیمت جان بیست میلیون نفر تمام شد در حال نزاع است، برتری فرهنگ فرنگی (و یا مسیحیت) بر فرهنگ شرق، در مراکز علم و ادب هواخواهان فراوان دارد. هنوز مورخین بنام اروپا آثار علمی خود را بر آن پایه بنا می کنند و آنرا مبداء تحقیقات و استنتاجات خود قرار می دهند. از آنجا که امیر مهدی بدیع در کتاب خود ضرباتی بر این توهم وارد آورده است، معرفی کتابش را با وجود بعضی ایرادهائی که وارد می دانم بعهدہ گرفته ام.

مولف معتقد به قضاوت تاریخی است، اما بنظر وی مورخین همیشه از آن تبعیت نکرده

اند و تحت تاثیر اوضاع و احوال و حکومت و محیط و سیاست و مذهب به تحریف حقیقت همت گماشته اند. یک اشتباه تاریخی (و یا قصد دانسته) تاریخ نویسان را بگمراهی کشانده و آنها را باین نتیجه رسانده است که پیروزی های یونان در نبردهای ماراتن (۴۹۰ ق م) و سالامیس (۴۸۰ ق م) پلاته (۴۷۹ ق م) و میکال در عین حال به منزله غلبه تفکر سقراط و ذوق فیدیباس Phidias مجسمه ساز بر ظلم و جور و استبداد به شمار می رود و در نتیجه بشریت به دو گروه منقسم می شود: "یک طرف یونانیان و طرف دیگر باربارها، قرار می گیرند". اشتباه از همین ترجمه کلمه باربار ناشی است که هنوز در اواسط قرن چهاردهم در لغتنامه ها معنای "کسانی که به زبانهای بیگانه" سخن می گویند داشته و امروز به معنای وحشی، بی تمدن، بی تربیت و ظالم در آمده است. محقق دانشمند از آثار چند تن از مورخین اروپائی و آمریکائی، شواهدی می آورد مبنی براینکه "در مقابل ایرانیان، یونانیان غربی بودند، ماراتن باید برای ما زیارتگاه باشد... وقتی یونانیان برابر ایرانیان ایستادگی کردند، سرحدی بوجود آوردند که تاریخ برای ما باقی گذاشته است" و یا "نبردهای ماراتن و سالامیس را نقطه تحول تاریخ باید بشمار آورد" زیرا در ضمن این حوادث "پیروزی روح بر ماده، آینده بشریت و آزادی را رهائی بخشیده است" و یا "در اثر غلبه یونانیان بر ایرانیان ذکاوت و آزادی غرب بر ماده پرستی و استبداد شرق غلبه یافته است" (ص ۱۱ و ۱۲).

امیر مهدی بدیع، ثابت می کند که مابین حقایق تاریخی و اظهارات مورخین در سه قرن اخیر دیوار ضخیمی کشیده شده است بطوریکه تصویر مضحکی از ایرانیان باستان در نظر اروپائیان جلوه گر می شود. من باب مثال یادآوری می کند که هفتسال پس از شکست میکال، آیشیلوس، سربازان خشایارشا را چنین معرفی می کند: "کمانداران مست پیروزی و سوارانی که دیدن آنها هراسناک است و در مبارزه برای اجرای تصمیمی که از صمیم قلب اتخاذ کرده اند، وحشتناک هستند" همین سربازان را یک نویسنده فرانسوی پس از ۲۵ قرن "یک مشت آسیائی هائی که زیر تازیانه کمر خم کرده اند" می نامد (ص ۱۳ و ۱۴). وظیفه دشواری که امیر مهدی بدیع بعهدہ گرفته است، شناسائی ایرانیان طبق اسناد تاریخی و در وهله اول اسناد خود یونانیان است. مولف می پرسد که اگر کاخهای اکباتانه و شوش پرورشگاه جنایت و فساد بوده است و اگر دربار اخلاف خشایارشا مرکز "دسیسه، قتل و بند و بستهای نابکارانه وزیران و خواجه ها" بوده است پس چگونه عده زیادی از نامداران یونانی که نمایندگان برجسته فرهنگ یونان به شمار می روند، باین کاخ ها پناه می بردند و ایرانیان از آنها پذیرائی می کردند. صورت مفصلی از این رجال یونانی را مولف اسم می برد. از آنجمله: "تمیستوکلس فاتح سالامیس و گزنون... ادامه در صفحه ۸

آسیای "وحشی" و...

شاگرد سقراط و الیبیاد را، اگر در آن دوران تمدن ایران برتر از تمدن یونان نبوده است اقلاً هم‌تراز که بوده است والا چگونه می توان تحلیل کرد که شکوه و رونق یونان نه در دورانی بود که یونانیان در جنگ با ایران فاتح شدند یعنی در آغاز قرن پنجم قبل از میلاد، بلکه پس از سال ۴۹ ق م یعنی ایامی که روابط مابین شوش و آتن عادی شد و صلح سی ساله مابین آتن و اسپارت برقرار گردید و دور پریکلس شروع شد.

اصولاً مولف معتقد است که نبردهای ماراتن و سالامیس در تاریخ یونان دارای آن اهمیتی که مورخین از منته بعد به آن نسبت می دهند نبوده است. اینگونه مورخین که برجسته ترین آنها Bossuet است Discours sur L histoire universelle می گوید حتی ایلیاد هم را به نفع نظریه خود تفسیر کند. بنظر او همبر مدح نامه پیروزی یونانیان را بر آسیا سروده است و اگر فرزندان هلن این شاهکار را دوست داشته اند باین علت بوده است که از آسیائیا تنفر داشته اند.

امیر مهدی دبع(ص ۲۸ تا ۳۵) به تحلیل این اثر می پردازد و بطلان این ادعا را ثابت می کند. بمنظور نشان دان قیافه حقیقی ایرانیان مولف از آثار تاریخ نویسانی که مسلماً فریفته فرهنگ کشور خود بوده اند و نماینده فرهنگ هلنی به شمار می روند کمک می طلبد. آثار گزنفون و افلاطون و تاریخ اسکندر را زیر ذره بین پژوهش می گیرد. نخستین آنها، ایراد می گیرد که ایرانیان راحت طلب هستند و این خصیصه را چنین بیان می کند: "خوابیدن روی بالش های نرم را کافی نمی دانند، پایه های تخت خود را روی قالی می گذارند که فشار زمین را احساس نکنند... در زمستان نه فقط سر و تن و پاهای خود را می پوشانند، بلکه دستهای خود را نیز با دستکش و پوست گرم می کنند. در تابستان سایه درختان رضایت خاطر آنها را فراهم نمی کند، سایه بان های مصنوعی برای خود می سازند. معهذاً اقرار دارد که تا چه حد ایرانیان سر سفره آداب را مراعات می کنند و بر نفس خود مسلطند". امیر مهدی بدیع این توصیف را با هرج و مرجی که در "ضیافت" افلاطون توصیف می شود مقایسه می کند و از آن نتیجه می گیرد. اگر در واقع ایرانیان در قرنی که جنگهای ایران و یونان رخ می داد در نظر یونان "باربار" یعنی وحشی و بی تمدن بودند، شگفت آور است که آدمی مانند گزنفون که سالها در ایران زندگی کرده و ناظر آداب و رسوم ایرانیان بوده است، قهرمان کتاب خود را در باره تعلیم و تربیت- بفرض اینکه کورودی جنبه تاریخی نداشته و فقط به قصد تهذیب اخلاق یونانیان تحریر شده باشد- در کسوت یک شاهزاده ایرانی مجسم می کند. مولف در صفحات ۴۳-۴۸ از روی اثر گزنفون به تشریح مفصل قوانین تربیتی ایران باستان می پردازد. در آثار افلاطون وقتی در محفل سقراط از

آمال و آرزوهای الیبیاد سخن به میان می آید- الیبیادی که خیال ریاست بر آتنی ها را در سر می پروراند- بانی فلسفه یونان مزایا و محاسن ایرانیان و طرز تربیت آنها را به رخ نوچه خود می کشد(ص ۵۲) بقول امیر مهدی بدیع همه جا این نکته تکرار می شود: "مانمی توانیم از لحاظ تجمل با ایرانیان رقابت کنیم، بکوشیم که از لحاظ فضل و دانش بر آنها برتری جوئیم." آیا می توان باور کرد که حکمائی مانند سقراط و افلاطون که این مکالمه را نقل می کنند سران یک ملت وحشی را نمونه و سرمشق شاگرد محبوب خود قرار می دهند.

بنیم سه سردار بزرگ یونان، تمیستوکلس آتنی فاتح سالامیس و پوزانیاس اسپارتی فاتح پلاته و اسکندر مقدونی جهانگشا چگونه به تمدن دوره هخامنشی نگریسته اند. دو نفر اولی بروایت توکیدیدس یکی ازبانیان فن تاریخ نویسی "برجسته ترین مردان دوره خود" بشمار می رفته اند.

اگر به قول پلوتارک اعتماد کنیم تمیستوکلس در کجاوه زنانه بایران فرار کرده است. ارتخشتر او را پذیرفت و پس از آنکه سردار زبان ایرانیان را آموخت فرصت یافت با شخص شاه مطالب خود را به میان بگذارد. ارتخشتر به پناهنده یونانی محبت کرد و سه شهر را برای تأمین مخارج زندگیش در اختیار وی گذاشت(ص ۵۸) ممکن است که این تفصیلات افسانه ای بیش نباشد اما در اینها جنبه انسانی جلب توجه می کند. ارتخشتر ذوق می کرد از اینکه تمیستوکلیس را در اختیار دارد. اما مبانی اخلاقی باو اجازه نمی دهد که انتقام فاتح سالامیس را از تمیستوکلیس دربرد و فراری بگیرد. این اقلاً استنباطی است که از مندرجات نوشته های مورخین یونانی و رومی می شود کرد. این همت و بلندی نظر را مولف با رفتار رومیها نسبت به شاه مقدونی در سال ۱۶۸ ق م مقایسه می کند(ص ۶۱).

در باره پوزانیاس اسپارتی کافی است گفته شود که وی لباس ایرانی بر تن می کرد، ملترمین رکاب او(مادی) مدی و مصری بودند و سفره ایرانی می چید و آرزو داشت دختر خساریارشا را به زنی بگیرد و داماد شاه شود و اسپارت و تمام یونان را ملحق به شاهنشاهی ایران سازد(۶۷) نامه ای که به روایت توکیدیدس سردار اسپارتی توسط اسرای ایرانی برای شاه فرستاده است تاریخ سال ۴۷۸ را دارد یعنی دو سال پس از شکست ایران، در زمانی که قدرت ایران اقلاً در یونان با قدرت و نفوذش قبل از جنگ دو کشور قابل مقایسه نبوده است. در باره فاتح مقدونی، امیر مهدی بدیع به تفصیل جلال و جبروتی را که اروپائیان برای او قائل هستند شرح می دهد و در عین حال از ارتاویرافنامه شاهد می آورد که در آن گفته می شود: "گجستک اسکندر قوانین را زیر پا گذاشت و ظلم و جور و غارتگری را در ایران باب کرد، همان اسکندری که در نتیجه بدمستی و عیاشی در ۳۲ سالگی جام شراب در دست درهم شکست

و جان سپرد". اگر خواهی نخواهی مورخین اروپائی از جنایات و مفساد اسکندر سخن به میان آورند معایب او را به جوانی و میل مفرطش به می گساری می بخشند و اگر این عذرها هم بی نتیجه می ماند آنوقت باید "فرمانفرمانی آسیا" و "اخلاق آسیائی" جور بگشد. داستان آتش زدن شهر پارسه برای ایرانیان حدیث کهنه ایست. نکته جالب اینست که جهانگشائی اسکندر نه فقط بدولت هخامنشی خاتمه داد، بلکه شهرهای یونان را هم بجان یکدیگر انداخت، مولف بر اساس تحلیل تاریخ زندگی اسکندر و سر کار آمدن او تمام فساد را که در یونان رواج داشته است برملا می سازد. داستان قتل فیلیپ مقدونی هنوز مورد بحث مورخین است. عجیب است که ایرانشناسی مانند گیرشمان، هم معتقد است که ایرانیان در این قتل دست داشته اند، در صورتیکه در هیچ یک از آثار تاریخی یونان اشاره نشده است که مامورین هخامنشی موجبات قتل یک رجل سیاسی یونانی را فراهم کرده باشند(ص ۹۶-۹۷) معهذاً همین اسکندر مردم ایران را بیاری نمی دانست والا دستور نمی داد که ده هزار سرباز یونانی با ده هزار دختر ایرانی ازدواج کنند تا شالوده یک دولت واحد در جهان ریخته شود.

مولف در فصل آخر کتاب(ص ۹۹-۱۱۵) بیک نکته اساسی اشاره می کند: "در نظر مورخین و نویسندگان یونانی و روسی مانند گزنفون، افلاطون، آیشیلوس، هرودوت، توکیدیدوس و استرابون ایرانیان در وهله اول رقیب یونانیان و دشمنشان بودند. یونانیان ایرانی را خارجی می دانستند، بدون اینکه مخالفت دو ملت تفوق فکری و اخلاقی و فرهنگی گروهی بر گروه دیگر را در برداشته باشد". اما از قرن هفدهم ببعده فلاسفه و علمای اروپا با تحقیقات هدف دار خود راه را برای مبلغین مسیحی، ماجراجویان، بازرگانان، مسافرین، سیاستمداران و جاسوسان هموار کرده اند.

از همین زمان است که کینه توزی نسبت به شرق آغاز می شود. در همین دوران مونتسکیو در "روح القوانین" می نویسد: "در تمام تاریخ کشورهای(شرق) یک نشانه هم که نمودار فکر آزاد باشد نیست". حتی دارمستتر مترجم اوستا که در افکار زرتشت به بعضی نکات فلسفه افلاطون برمی خورد، ابتدا به فکرش نمی رسد که شاید شاگرد سقراط از حکمت شرق متأثر شده باشد. کار بجائی رسیده است که حتی در سال ۱۹۴۳ هم وقتی کتابی در باره ایران باستان در فرانسه انتشار می یابد، مولف آن کوشاست از ارزش هنری تخت جمشید بکاھد و سازندگان آنرا هوسبازان بلند پرواز بنامد.

از مندرجات فصل آخر کتاب امیر مهدی بدیع استنباط می شود که خصومت و کینه توزی نسبت به ایران و شرق در آثار علمای اروپا همزمان است با توسعه صنعت و اقتصاد در اروپا و آمریکا و گشودن بازارهای کشورهای ماورای بحار و صدور سرمایه که بالاخره در قرن نوزدهم و بیستم به استعمار کشورهای آسیا و آفریقا منتهی...ادامه در صفحه ۹

زندانیان سیاسی را بی قید و شرط آزاد کنید

آسیای "وحشی" و...

می شود.

اکنون که ملت های شرق یکی پس از دیگری از یوغ بندگی غرب شان خالی می کنند، انتشار کتابی توسط یک دانشمند ایرانی که پایه های این طرز تفکر را متزلزل می سازد امری است طبیعی و جبری و به نظرم شایسته است علاقمندان به فرهنگ ایران موجبات ترجمه و انتشار این کتاب را نه فقط به زبان فارسی بلکه به زبانهای انگلیسی، روسی، آلمانی، اسپانیولی و ایتالیایی فراهم آورند.

بزرگ علوی برلین - ۱۵ شهریورماه ۱۳۴۲

امروز نقش علمای اروپائی را که به فرهنگ شرق کینه می ورزند و بوی نفت مشامشان را "می آزد" جرج بوش آمریکائی بعهده گرفته است در بوق نفرت ضد ایرانی می دمد.

فریدریش هگل فیلسوف بزرگ ایده آلیست آلمان را هر کس که با فلسفه آشناسست می شناسد. وی یکی از کسانی است که در قرن نوزدهم همراه با رشد صنعتی اروپا به مدافع بزرگ استعمار بدل شد. این هگل بود که با استادی کلام و مهارت در بند بازی واژه ها به نماینده سیاه سیاست پورش استعماری به آفریقا، شرق و آمریکا ارتقاء یافت. در آثار وی شما با تحقیر مردمان آفریقا که از نظر وی تاریخشان محکوم به بی اهمیتی است و تمدنهای مکزیکی و پرو روبرو می شوید که همه آنها را در پای "حقانیت تمدن" اروپائی که "تمدن برتر" است قربانی می کند. وی معتقد است که سیاست استعماری چون به مردمان عقب مانده از قافله تمدن و خارج از تاریخ، نعمت تمدن را اهداء می کند سیاست استعماری را توجیه پذیر می سازد. وی که در عین حال به اخلاق اروپائی و به فرهنگ برتر آن که متکی بر آزادی فرد است مباحثات می کند از فعل زشت برده داری و کشتار وحشیانه آنها و تاراج آفریقا و برده کردن انسانها برای کار رایگان در خدمت صنایع در حال رشد اروپا در ضمیر خود شرمسار است باین توجیه متوسل می شود که: "برده داری در نفس خود و برای خود عادلانه نیست زیرا ماهیت انسان آزادی است، ولی انسان باید نخست برای آزادی بالغ شود. بنابراین زایل سازی تدریجی بردگی مطلوبتر و درستتر است از الغاء ناگهانی آن است" (هگل سال ۱۸۴۰/ص ۱۶۳). همانگونه که روح آزادی در مسیر تاریخ انکشاف یافته، فزاینده شکوفا گشته و از منطقه شرق در آغاز خود به غرب مهاجرت کرده است حال این روح به زمانی چند محتاج است تا به سایر نقاط مانند آمریکا، شرق و آفریقا پا بگذارد. این روح آزادی، بیشتر از زمان، به توسعه اروپا نیاز دارد که آنرا به سراسر جهان منتقل کند. این است روح آزادی اروپائی که نخست با توجیه استعمار و تحقیر سایر ملل آغاز می شود و امروز به جنگ فرهنگها و افسانه نزاع دو قطب "اسلام سیاسی" و "تمدن اروپائی

آمریکائی" می رسد. وقتی بمبهای آمریکائی و اروپائی بدن فلسطینیها، لبنانیها، عراقیها، افغانیها، ایرانیها را پاره می کند باید به آنها گفت که ارزش آنها هنوز به پای ارزش یک اروپائی و آمریکائی نرسیده است. باید اعتماد به نفس را از این ملتها گرفت. باید به آنها گفت که لایق آزادی نیستند زیرا هنوز به مراحل رشد نفسانی برای احراز این حق نرسیده اند.

هگل طبیعتا نمی تواند با قلب حقایق مینای تاریخ را از مرکز اروپا شروع کند. این است که به شرق روی می آورد و در شرق دولت هخامنشیان و پارسی ها را کشف می کند. وی با این گفته منتسکیو در "روح القوانين" آشناسست که می نویسد: "در تمام تاریخ کشورهای (شرق) یک نشانه هم که نمودار فکر آزاد باشد نیست". ولی افکار هگل تنها تحت تاثیر مطالعه آثار منتسکیو و سفرنامه های میسیونرهای مذهبی به شرق نیست. نوع برخورد وی به تضاد پارسها (ایرانی ها) و یونانیها و یا آنطور که وی می گوید منطقه تحت نفوذ فرهنگ پارسها که مصر را هم جز آن به حساب می آورد یکی از منابع مورد استناد دانشمندان اروپا و کلی تر غرب در تحقیر شرق است. علیرغم اینکه هگل در سال ۱۸۴۰ تصویر مثبتی از ایران ترسیم می کند و اصول تکامل را که بزعم وی "توجه عام روح برای نیل به درخودگرایی ذهنیات" است در آن کشور می یابد برخورد یونان با ایران را آغاز تاریخ جهان به حساب می آورد. وی می گوید قبل از آن ما با سکون روبرو بودیم، رویدادها تکرار می شدند و در خود بودند. "گذار تاریخ در نقطه تماس دنیای پارسها (ایرانیها) با یونانیها آغاز می شود. از ایران اصل آزادی روح در مقابل طبیعیات، اصل جدائی روح از طبیعت منشاء می گیرد. با روشنائی پارسها (اشاره به افکار زرتشت) بینش غیرمادی آغاز می شود و در آن وداع روح با طبیعت است".

هگل از ایرانیان تمجید می کند و می گوید که آنها نخستین دولت جهان را خلق کردند که دولتی متحد و متمرکز و مستبد بود. طبیعتا باید نتیجه گرفت در عصری که دولتی در جهان وجود نداشت شکل سیاسی استبدادی دولت، خود گامی تاریخی به پیش بوده و نمی توانست مترقی نباشد. ولی ستایش هگل در آغاز کارش از سازمان سیاسی ایرانیان در امپراتوری آنها و سازماندهی متحد مللی آزاد بیکباره در جنگهای ایران و یونان به نقطه ضعف ایرانیها و آغاز تمدن غرب بدل می شود. ایران به مظهر استبداد و یونان به نظهر دموکراسی بدل می شود. هگل تاریخ جهان را از شرق به غرب ارزیابی کرده و اروپا را پایان و آسیا را آغاز آن می داند. از این درک، هگل نظریات سیاسی استنتاج می کند و از مراحل گوناگون استبداد شرقی، دموکراسی یونانی، اشرافیت روم و سلطنت ژرمنی به فرهنگ ایده آل و برتر اروپائی می رسد. رمز موفقیت اروپا در این بود که دموکراسی یونان بر استبداد شرق

که نماینده آن ایرانیها بودند غلبه کرد و آزادی اندیشه و فرد را که در یونان ارزش والا داشت نجات داد. جنگ ایران و یونان آغاز تاریخ و تمدن بشری است زیرا شکست یونان مسیر تحول اروپا را تغییر می داد. این جنگ جنگ سرنوشت بود. هگل می گفت: "بدون تردید نبردهای بزرگی انجام شده، آنها در خاطره تاریخ جاودانه باقی می مانند زیرا آنها پیروزیهای تاریخی جهانی اند".

"آنها آموزش و تربیت و قدرت روحی را نجات دادند و نیروی اصول آسبائی را از وی سلب نمودند. افتخار جاودانی یونانیها، بخاطر این امر والا که رهائی یافته است، موجه است. علائق تاریخ جهان در اینجا مورد سنجش قرار گرفت. دریک سو استبداد شرقی یعنی دنیای متحدی تحت سلطه یک ارباب و در مقابلش دولتهای مجزا در ابعاد و امکانات ناچیز که سرشار از آزادی فردیت بودند قرار داشت. هیچگاه در طول تاریخ برتری نیروی روحی بر توده ها... به این جلال ظاهر نشده بود.

هگل از تقابل ایران و یونان، از تقابل شرق مستبد و غرب آزاد از همان عهد باستان، از آزادی روح در اروپا و به بند کشیدن روح و روان مردمان در شرق به تفوق روان اروپائی می رسد که مستحق آزادیند و باید با ابزار استعمار حکومت کنند. آزادی و دموکراسی دو نعمتی است که آنها همواره از آن در مقابل "وحشی ها" و "بربرها" دفاع کرده اند.

تاریخ با این "دفاع" در دو جنگ جهانی و یهودی سوزی، تجاوز به ویتنام و کامبوج و لائوس، تجاوز به کره، به فلسطین و لبنان و عراق ... آشنا شده است.

حال جرج بوش پرچم "محور شرارت" را در مقابل حامیان "آزادی و دموکراسی" برافراشته است. این تبلیغات بازتاب همان مبارزه ایران و یونان، همان "شرق وحشی مستبد" و "غرب متمدن" و همان سیصد سرباز اسپارتی ترموپیل است که امروز وسیله ای واقعی برای تدارک جنگی تجاوزکارانه علیه میهن ما شده است. ریاکاری امپریالیستها و صهیونیستها از همه سرهم بندی تاریخ آنها می بارد. هرگاه علم و واقعیت با نظریات آنها در تضاد قرار گیرد بدا به حال واقعیت.

مقاله ما رو به اتمام بود که لحن جنگ طلبانه جرج بوش و اطرافیانش در حالیکه فیلم سیصد در مورد ایران بر اکران بود و موجی از نفرت در میان مردم میهن ما که به نسخه های این فیلم بطور قاچاق در ایران دست یافته بودند پدید آورده بود عوض شد. حال بیکباره از فرهنگ غنی ایران و نقش میهن ما در تمدن جهانی سخن می گوید. دیگر خبری از محور شرارت نیست، همه جا سخن از بشارت است. بنظر می رسد مماشات با جمهوری اسلامی آغاز می شود و امتیازات فراوانی رد و بدل شده است. امروز "لحن ها" تاریخ را رقم می زنند. حقیقتا به چه راحتی محور شرّ به محور خیر بدل می شود.

دسیسه های رنگارنگ امپریالیستها علیه مردم ایران را برملا کنیم

پیشنهاد "همه پرسى"...

کردند که به چه مناسبت امپریالیستها و صهیونیستها را مورد انتقاد قرار می دهد در این فاصله کارنامه جنایات امپریالیستها و صهیونیستها بقدری کثیف و تکان دهنده است و بقولی آس آنچنان شور شده است که ساواکیها و سلطنت طلبان و خود فروختگان "چپ" دیگر قادر نیستند بر روی کثافات امپریالیستها و صهیونیستها خاک بپاشند و به منتقدان آن یورش برند. باین جهت تصمیم گرفته اند که در قبال جنایات آنها سکوت اختیار کنند. کینه تیزی آنها به خانم عبادی هم از این زاویه بود. خانم عبادی در عین حال نشان داد که می شود در ایران کار دموکراتیک کرد بدون اینکه وابسته به دنبالچه های امپریالیستی بود، می شود کار دموکراتیک کرد بدون اینکه سازمانهای غیر دولتی هوادار آمریکا و اسرائیل ایجاد کرد و یا بدنبال پیروان منصور حکمت رفت، می توان کار سیاسی کرد در عین اینکه رژیم منفور پهلوی و دارو دسته های و ظفروش را افشاء کرد، می توان کار دموکراتیک کرد ولی از منابع "سیا" و یا وزارت امور خارجه هلند پول نگرقت.

ولی اخیرا خانم شیرین عبادی به اظهار نظری پرداخته است که نوکران امپریالیست در ایران و خارج از ایران برایش کف می زنند. این اظهار نظر پیشنهاد انجام فرماند در مورد غنی سازی اورانیوم می باشد، علیرغم اینکه از نظر ایشان غنی سازی اورانیوم حق مسلم ایران است. حزب ما با این پیشنهاد نادرست موافق نیست.

ریشه این پیشنهاد انحرافی را، از جانی باید در سرکوب سایر حقوق مسلم مردم ایران توسط رژیم جمهوری اسلامی، تظاهر این رژیم ضد ایرانی در دفاع از منافع ملی و ابزار کردن آن برای سرکوب مردم و مطالبات قانونی آنها و از سوی دیگر واهمه از تهدیدات امپریالیستها و صهیونیستها و کارزار عظیم جهانی تبلیغاتی علیه ایران و تهدیدات ضد بشری آنها مبنی بر بمباران ایران و تجزیه ایران و نابودی دستاوردهای مردم ایران، دانست. این تهدیدات در ایران بویژه میان اقشار مرفه جامعه ایران موجب سراسیمگی شده است.

هم اکنون امپریالیستها و نوکران "چپ" و راست آنها در کار این هستند که این خواست مسلم مردم ایران را که به تامین آینده انرژی ایران وابسته است به ابتدال بکشانند و با ایجاد یک جبهه امتناع مسخره در درون، در تحقق این خواست اخلاص کنند. ولی پیشنهاد خانم عبادی که خودشان از حق مسلم مردم ایران در مسئله انرژی هسته ای دفاع می کنند بجای اینکه در جهت تقویت این حق قانونی و مسلم مردم ایران باشد و این جبهه مردمی را تقویت کند، بطوریکه رژیم جمهوری اسلامی قادر نباشد در آتیه بر سر این امر مهم با امپریالیستها کنار بیاید، با طرح شعار فرماند به تضعیف این جبهه مردمی اقدام کرده جبهه غر زنها، ترسوها، روحیه باختگان و دشمنان مردم ایران را تقویت می کند. باید از خانم عبادی که فاقد تخصص کافی در این عرصه هستند پرسید که اگر در طی یک همه پرسى عمومی مردم ایران یک صدا با اصل غنی کردن اورانیوم

موافقت کردند و به مقاومت دعوت نمودند که صد در صد چنین می کنند و دسیسه امپریالیستها برهم خورد آنوقت چه گره ای بنظر آنها از مشکلات ایران و کار ایشان گشوده شده است که حالا نمی تواند گشوده شود؟ آیا آنوقت نیز ایشان با همه قدرت از این حق مسلم دفاع خواهند کرد یا خیر؟ حق مسلمی که قرار باشد فقط بر کاغذ بوده و امکان تحقق نداشته باشد دیگر حق مسلم نیست یک وعده سرخرمن، مسخره و قاقالی برای کودکان است. حق مسلم برای ایران زمانی حق است که بتواند متحقق شود و شرایط تحقق اش بدون مانع فراهم باشد. نمی شود حقوق بشر را به رسمیت شناخت ولی تحققش را به ظهور حضرت موکول کرد. تجربه تاریخ و مبارزه طبقاتی می آموزد که اتفاقا راه پیروزی نه در تسلیم طلبی در مقابل امپریالیسم بلکه برعکس در تشویق مردم است که برای تحقق حقوق خویش همواره باید پیکار کنند، مقاومت نمایند و از قربانی نیز نهراسند. استقلال و آزادی بهای خویش را دارد و ملتی که حاضر نباشد این بهاء را از ترس و سراسیمگی بپردازد لایق استقلال و آزادی و دموکراسی نیز نخواهد بود.

فرض کنیم در مورد یک چنین امر مهمی تصمیم به فرماند گرفته شد. لازمه شرکت آگاهانه در فرماند و دادن رای، آگاهی همه جانبه رای دهندگان بضرورت این امر مهم است. در این کارزار روشنگرانه، موافق و مخالف با استدلالات گوناگون در مقابل هم قرار می گیرند و در جهت اقناع یا "رو کم کردن رقیب" تلاش می کنند. ما می پرسیم آیا واقعا استدلالاتی که تا کنون از جانب نوکران امپریالیستها و صهیونیستها و بی خبران در مخالفت با منافع ملی ایران شده است قانع کننده بوده است؟ هرگز! شما همواره مشتی استدلالات بنجل و مسخره و تکراری را می شنوید که هر چند آنها را مستدل رد می کنید باز بانیان آن از تکرار مکرر و خسته کننده آن دست بر نمی دارند. زیرا هدف آنها قانع شدن و اقناع مردم نیست. آنها زمان باندازه کافی در اختیار داشته و دارند که استدلالات جدید پیدا کنند، آنها همه استدلالات منتشر شده روزانه صهیونیستها و امپریالیستها را در رسانه های گروهی هر روز می خوانند و بطور ملالت آور تکرار می کنند و یا آنها را با آرایش جدید تر مطرح می نمایند و این کاری است که بیاری کارشناسان جنگ روانی دشمنان مردم ایران بانجام می رسانند. پس چرا در همین خارج از کشور کسی را قانع نمی کنند؟ آنوقت چگونه باید انتظار معجزه داشت که این عده بیکیاره با همین نیمه استدلالات مسخره مردم ایران را قانع کنند؟

قدری به این استدلالات مسخره نگاه کنید:

"رژیم ایران ارتجاعی است، رژیم ایران بمب اتم را برای حفظ رژیم خودش می خواهد، رژیم جمهوری اسلامی از این بمب علیه مردم در تظاهرات استفاده می کند، نباید بمب اتم را بدست یک مشت آخوند دیوانه داد، رژیم جمهوری اسلامی اسرائیل را تهدید کرده است و گفته است هولوکاست دروغ است، رژیم جمهوری اسلامی می خواهد بمب اتمی بسازد و علیرغم اینکه

سندی وجود ندارد از کجا معلوم که در پی ساختن آن نیست. رژیم جمهوری اسلامی همه پیشنهادات سازنده روس، آمریکا و اروپا را رد کرده است چون ریگ در کفش دارد. رژیم جمهوری اسلامی به آژانس جهانی دروغ گفته است و از حق مسلمش بطور زود رس و بی اجازه استفاده کرده است. رژیم جمهوری اسلامی یک قطب تروریسم است. ایران نفت و گاز باندازه کافی دارد، انرژی اتمی بچه دردش می خورد، غنی سازی اورانیوم ضروری نیست آلمانها هم اورانیوم غنی شده را از فرانسه می گیرند، ما به فن آوری هسته ای نیاز نداریم آنرا از اروپا و آمریکا می گیریم، آمریکائیا و اروپائیا قسم خورده اند که مشکلات انرژی کشور ما را در آینده و در صورت نیاز مرتفع خواهند کرد و...، کار جمهوری اسلامی اقتصادی نیست، کارش ماجراجویی است، محیط زیست در خطر است، باید انرژی جایگزین را بجای نفت و گاز به کار گرفت و فن آوری آنرا از خارج آورد."

روشن است که این استدلالات یا بی پایه و یا دروغ و حتی اتهامات من در آوردی برای قوت بخشیدن به استدلالات ساختگی، مردود و مطرود است که علم می شود. این حضرات بویژه سلطنت طلبان هوادار صهیونیسم سخنی در مورد تهدیدات امپریالیستها و صهیونیستها علیه ایران نمی گویند و آنها را محکوم نمی کنند. ژاک شیراک رئیس جمهور سابق فرانسه دو بار ایران را تهدید کرد که با بمب اتمی نابود کند، ولی رسانه های گروهی غرب و نوکران ایرانی آنها این تهدیدات را به روی خود نیآورده محکوم نکرده و نمی کنند، آنها دروغهای جرج بوش و تونی بلر، استفاده از بمب اتمی در جنگ دوم جهانی و استفاده از گلوله های آلوده به مواد رادیو اکتیو توسط آمریکائی ها در یوگسلاوی، در هر دو جنگ عراق را پذیرفته اند و محکوم نمی کنند. آنها توسعه نیروگاههای اتمی در اروپا را محکوم نمی کنند، آنها در مورد بمب اتمی اسرائیل و هندوستان و پاکستان سکوت کرده اند و... آیا می شود به حرفهای این منتقدین اعتماد کرد و قسمهای حضرت عباسشان را پذیرفت. این عده همه استدلالات پوچ خویش را روی دایره ریخته اند و دیگر حرفی برای گفتن ندارند. این است که حتی در یک مناظره عمومی این عده بازنده این بحث هستند و نمی توانند به امپریالیستها و صهیونیستها حتی با انقلابی نمائی های مضحک کمکی برسانند. مردم ایران یکپارچه این خزعبلات را نفی خواهند کرد. از این گذشته هزاران سایتهای اینترنتی و رادیوهای بیگانه وجود دارد که ویروس این بحثهای ضد ایرانی را مرتب پخش می کنند ولی مردم ایران استدلالات پوچ آنها را نپذیرفته اند. پس می بینیم که پیشنهاد فرماند در نتایج نظر مردم تغییری نمی دهد و فقط می تواند موجبات دلهره و ایجاد تزلزل روحی در مردم بگردد که آنوقت بخشی از جنگ روانی امپریالیستها خواهد بود.

شما به قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل توجه کنید. شما که خود تحصیلات حقوقی دارید باید بدانید که این قطعنامه ها غیر قانونی و فاقد اعتبار حقوقی است. تنها... ادامه در صفحه ۱۱

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

پیشنهاد "همه پرسى"...

مجمع عمومی سازمان ملل متحد است که می تواند قرار داد منع گسترش سلاحهای اتمی را و نه تنها برای ایران بی اعتبار کند. شورای امنیت سازمان ملل حق ندارد مضمون یک پیمان مورد تأیید و قانونی را که به موجب آن کشور ایران دارای حقوقی مسلم است تغییر دهد. شورای امنیت با این کارش همه پیمانهای مورد توافق جهانی را بی اعتبار کرده است. از این بعد هیچ تضمینی نیست که با این روش سایر پیمانهای امضاء شده جهانی را نیز بر اساس فشار امپریالیستها بی اعتبار اعلام نکنند. شورای امنیت سازمان ملل حق ندارد ایران را از حقوقی که قانونا و توسط پیمانهای برسمیت شناخته شده جهانی در اختیارش قرار گرفته است محروم کند. این راهزنی جهانی را هرگز نباید پذیرفت. زیرا این آغاز پایان است.

پس در اینجا امپریالیستها ماهیت خویش را نشان داده اند. آنها در پی بهانه تراشی اند و نه اینکه با رای قاطع مردم ایران تغییر نظر خواهند داد. نه اینکه آنها از عدم برگزاری همه پرسى در این عرصه دلخورند.

امپریالیستها گرگانهی هستند که اگر شما انگشت خودتان را به آنها بدهید دستتان را نیز می کنند. از هم اکنون مدعی اند که ایران نباید صنایع موشکی داشته باشد، موشکهائی برای حمل ماهواره به فضا تولید کند، صنایع فولاد و پتروشیمی داشته باشد و... آیا شما تصور می کنید مردم ایران باید با "همه پرسى" به این تهدیدات و نظایر آنها پاسخ دهند. اگر امپریالیستها قانع نشدند "چه خاکی" بر سرمان بکنیم. حکایت امپریالیستها و ایران حکایت گرگ و گوسفنده است که سرانجام با بهانه گیریهای مسخره توسط آقا گرگه بلعیده شد.

امپریالیستها به مواد اولیه منطقه نیاز دارند، آنها به محاصره چین و روسیه نیاز دارند، آنها ایران را پایگاهی برای نفوذ در آسیای میانه می دانند، ایران همواره بخشی از کمربند امنیتی آمریکا بوده است. امپریالیستها در پی آن هستند تا از ایران یک نیمه مستعمره مانند زمان شاه بسازند. اگر مردم میهن ما مقاومت نکنند آنوقت تا مستعمره شدن نیز راهی نیست. راه نجات ایران نه در عقب نشینی و سراسیمگی و باختن روحیه بلکه در مقاومت و بسیج مردم است که حتی جمهوری اسلامی نیز قادر نباشد بر سر مصالح ملی ایران با امپریالیستها کنار بیاید. پاسخ امپریالیستها را خلق ایران باید با گلوله بدهد. هر کس که بر سر این حق مسلم مردم ایران به مصالحه بپردازد، به تعلیق تغلیظ اورانیوم تن دهد خائن به منافع ملی ایران است. باین جهت پیشنهاد برگزاری همه پرسى صرفنظر از غیر عملی بودن آن از نقطه نظر سیاسی پیشنهاد درستی نیست. در شرایط کنونی تنها شعار "دست امپریالیستها و تجاوزگران از ایران کوتاه باد" و تکیه بر همه حقوق مسلم مردم ایران تاکتیک درست مبارزه است.

از پرده آهین تا دیوار...

کشی را به سایر ناحیه های بغداد نیز گسترش داده و محله صدر را که در جنوب بغداد و شیعه نشین است نیز به زندانی در داخل بغداد بدل کنند. دیوار بلندی که امپریالیستها میان اغنیاء و فقرا کشیده اند به دیوار بلند دیگری میان خلقهای اسیر و قدرتهای استعماری بدل می شود. معلوم نیست که برای مبارزه با "دو سه عدد تروریست وارداتی" چه نیازی به این همه اقدامات ضد انسانی و گسترده است.

امپریالیستهای اشغالگر قبلا برای درهم شکستن مقاومت مردم عراق زندان ابوگریب برپا داشتند، شهر فلوجه را با بمبهای فسفر و شیمیائی بمباران کردند و مردم را در آن شهر سوزاندند، با سیاست نگرپونته کماندوهای مرگ ایجاد کردند و بیاری صهیونیستها به جنگ شیعه و سنی برای تحریک ممالک منطقه علیه ایران و توجیه حضور خود در عراق پرداختند. سربازان آمریکائی با مجوز رسمی به داخل خانه های مردم رفته به کودکان آنها تجاوز کرده و خانواده مقاومت قهرمانانه مردم عراق را درهم شکنند.

نوکران امپریالیستها و صهیونیستها و خود فرختگان روزیونیست و حکمتیست مرتب همصدا با آنها از "تروریستهای اسلامی" نام بردند تا آدمکشی را در افکار عمومی توجیه نمایند. آنها مدعی شدند که در عراق جنگ بین "دو قطب" است و اگر آمریکائیا مردم عراق را با بمب اتمی نیز نابود کنند اشکالی ندارد، حتی باید به آنها دستخوش گفت، زیرا "تروریستها" را نابود ساخته اند. این مزدوران آدمخوار آمریکا خانه هایشان در بغداد در محله ایکه بدورش دیوار می کشند نیست، در فلوجه هم نیست در لندن، در کلن در دامن منصور حکمت و همفکران رنگارنگ آنها است. این عده در خدمت سیاست اراهردی امپریالیستها و صهیونیستها قرار دارند تا ماهیت سیاست امپریالیستی در منطقه را پرده پوشی کنند. آنها موظفند جار بزنند که ماهیت جنگ دعوی میان "دو قطب تروریستی" است و ما باید با هر دوی آنها پیکار کنیم.

امپریالیستها و صهیونیستها و حکمتیستهای ضد انقلابی بیهوده می پندارند که می توانند مبارزه مردم عراق را به خاموشی بکشانند. اگر صدها دیوار نیز بدور بغداد بکشند باز موج مبارزه مردم عراق آنها را نابود خواهد کرد. روزی خواهد رسید که باید بدور کاخ سفید دیوار بکشند تا جان خود را از دست مردم جهان موقتا حفظ کنند.

از دیوار بغداد نیز دیگر سخنی در میان نیست و تلاش می شود آنرا در صندوقخانه تاریخ دفن کنند. اعتراض مردم عراق بقدری نسبت باین عملیات ضد انسانی شدید بود که ملکی نخست وزیر دست نشانده عراق نیز ناچار شد به ساختن آن در صورت ظاهر اعتراض کند. ولی امپریالیستها که برای این رژیم دست نشانده و بی اختیار پشیزی ارزش قایل نیستند بدون ترس از اتهام "تفص استقلال عراق" به کار خویش

ادانه دادند و ادامه می دهند. امپریالیستها جهان را با نظم نوین خویش با دیوار تقسیمبندی می کنند. آنها به عراقیها نیازی ندارند به نفت آنها نیاز دارند. به نوکرانی نیاز دارند که جریان بدون مانع نفت را تامین کند.

حزب کار ایران(توفان) خواهان خروج بی قید و شرط امپریالیستها از عراق است. هر شعاری به غیر از این شعار همدستی با امپریالیستها و استعمار است. هر شعار دیگری بغیر از آن همدستی با تروریسم جهانی است.

حزب کار ایران(توفان) مطمئن است که با نابودی امپریالیسم همه دیوارها اعم از اقتصادی و غیر اقتصادی در هم می ریزد و راه برای آزادی بشریت هموار می شود، این است که باید همه نیروها را برای نابودی امپریالیسم بسیج نمود. نابودی امپریالیسم یک نابودی استراتژیک است. هر تلاش برای آرایش امپریالیسم و بویژه امپریالیست آمریکا حمایت از اسارت بشریت، حمایت از تروریسم جهانی، حمایت از جهل و ریاکاری است.

حزب کار ایران(توفان) از مبارزه مردم عراق حمایت می کند. مبارزه مردم عراق مبارزه ای در حدود مقدرات و توانائی های آنهاست. اگر در اختیار آنها بالگرد و هواپیما و موشک قرار دهند آنها نیز با امکانات جدید بر ضد اشغالگران مبارزه می کنند. مبارزه این مردم ستمدیده بر ضد وحشیگری لشکر "تمدن" جهانی مبارزه ای برحق و موجه است و باید از آن حمایت نمود. اعتقادات مذهبی هرگز نباید وسیله توجیه استعمار باشد. این تبلیغات، تبلیغات ایدئولوژیک امپریالیستها و صهیونیستها در جهان است. این تبلیغات تبلیغات طبقات حاکمه و روشنفکران لیبرال همدست صهیونیسم و امپریالیسم در منطقه است. ملت های منطقه باید سر این روشنفکران خود فروخته را به سنگ بکوبند که هنرشان در سخنرانیها و آثار بی مایه آنها در توجیه حقانیت بربریت است.

حزب کار ایران(توفان) این روشنفکران خود فروخته را با تمام توانائیهای خویش افشاء می کند. آنها میسران اسارت و بوقهای تبلیغاتی امپریالیستها و صهیونیستها در منطقه هستند. شما می توانید این روشنفکران خود فروخته را از نوع برخوردشان به مبارزات قهرمانانه مردم لبنان، فلسطین و عراق بشناسید. در تمام این موارد آنها همدست صهیونیستها و امپریالیستها هستند. شما می توانید این روشنفکران خود فروخته را از نوع برخوردشان در حمایت از تجاوز آمریکا به ایران بشناسید که تلاش می کنند مردم ایران را بدنبال نخود سیاه بفرستند. نشانی این روشنفکران آن است که همه اقداماتشان در نهایت در خدمت تحکیم جمهوری اسلامی و تقویت نفوذ امپریالیستها در ایران منجر می شود. حزب ما بدون تزلزل در مقابل این طیف رنگارنگ حامی امپریالیسم در ایران ایستادگی خواهد کرد. خلقهای ایران و منطقه در کنار ما قرار دارند.

پیروزی مبارزه ملی مشروط به تأمین سرکردگی طبقه کارگر است

از "پرده آهنین" تا دیوار بغداد

"پرده آهنین" اصطلاحی بود که وینستون چرچیل پس از جنگ جهانی دوم و پیروزی ارتش سرخ بر فاشیسم به دولت سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی برهبری استالین کبیر داد. منظور وی القاء این اندیشه بود که دنیای کمونیسم دنیای "اسارت و بربریت" است و دنیای سرمایه داری "دنیای آزادی و دموکراسی". با همین پرچم مبارزه ایدئولوژیک امپریالیستها جهان را به اسارت خود در آورده و تحت لوای "آزادی" و "دموکراسی" فقر، جهالت، اسارت، بربریت و چپاول را در دستور کار خود قرار دادند. به آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا نگاه کنید تا به حقایق پی ببرید. زندانهای ابوغریب و گوانتانامو تنها مثتی از خروار است. قتل عام مردم ویتنام با بمبهای شیمیایی ناپالم، قتل عام مردم کره با بمبهای میکروبی، قتل عام مردم فلوجه با بمبهای فسفری، قتل عام صربها و عراقیها با گلوله های رادیو اکتیو تنها نمونه های روشن و غیر قابل انکار این "بشردوستی و آزادیخواهی" کاذب امپریالیستهاست. آنها با این کار خویش پرچم خونین جنگ سرد را علیه کمونیسم با ریاکاری و بربرمنشی برافراشتند. البته این اصطلاح "پرده آهنین" برخلاف آنچه تبلیغ می کنند مبتکرش وینستون چرچیل نیست، بلکه گوبلز وزیر تبلیغات آلمان نازی است که چرچیل در گذشته از وی به نیکی یاد می کرد و این اصطلاح وی را چون بعد از جنگ به کارش می آمد به عاریه گرفت. پس از در گذشت رفیق استالین و روی کار آمدن خروشچف و سقوط سوسیالیسم دیوار برلن نیز به "پرده آهنین" افزوده گشت و مدتها مطبوعات، ادبیات و صنایع سینمای غرب از بابت آن "پرده" و این "دیوار" بیاری کارشناسان خویش نان می خوردند و افکار عمومی می ساختند. هم آن "پرده" و هم آن "دیوار" با کودتای خروشچف و سلطنت فرزندان وی در روسیه ی برژنف و گورباچف و یلتسین در هم فروریخت و از آن جز خاطره ای بر جای نمانده است. در حالیکه مردم جهان در گذشته هر روز با اخبار مربوط به این دو "سدهای آزادی" چشم از خواب می گشودند و شششوی مغزی می شدند، از دیواری که آمریکائی ها بین دو کره کشیده بودند و کره جنوبی را در اشغال خود داشتند سخنی به میان نمی آمد و تا امروز هم نمی آید. امروز امپریالیستها دیواری میان آمریکا و مکزیک کشیده اند و اروپائینا دیواری میان اروپا و آفریقا بنا کرده اند و در پی آن هستند تا با تقویت نیروهای دریایی و دادن اختیارات تام به آنها بخوانند حق تیر-توفان) از آمدن امواج انسانی آفریقائینا به اروپا جلوگیری کنند. از این دیوار ضخیم غیر قابل عبور و ضد انسانی نیز کسی سخن نمی راند. آنها حتی قادر شده اند با ایجاد رعب در میان ملت‌های اروپائی که گویا این هجوم عظیم انسانهای بیگانه می تواند رفاه و آسایش آنها را در خطر اندازد یک نوع فاشیسم و نژادپرستی پنهان در این جوامع خلق کنند بطوریکه اکثریت مردم این اقدامات غیر انسانی را برای رفع خطر از خویش در سکوت پنهان خود می پذیرند.

اسرائیلیها که سرزمین فلسطین را نیم قرن است که اشغال کرده اند و سه میلیون مردم آنرا تاراندند و روزانه به جنایت علیه بشریت تحت توجهات "بشردوستی" اروپا و آمریکا "آزادیخواه، متمدن و دموکرات" مشغولند، دیواری به ارتفاع ۸ متر و بطول صدها کیلومتر در سرزمینهای اشغالی و مصادره شده فلسطینینها مغایر همه قوانین و موازین جهانی به مصداق "گردن ما کلفت" است کشیده اند و این سرزمین را برای مردم بومیش به صورت زندان میلیونی در آورده اند. جالب آنکه وجدان "بشردوستانه" امپریالیستها "وجدان" آنهاست که مرتب از "ارزشهای" تمدن خویش و حفظ آن در مقابل "تروریستها" دم می زنند اساسا ناراحت نمی شود، توگوئی این "وجدانها" از سنگ خاراست. بجز اشارات مختصری در مورد این دیوار "بی اهمیت" کسی در مورد آن حرفی نمی زند و آنرا به بایگانی فراموشی سپرده اند. نه شورای امنیت سازمان ملل نه مقام معظم دبیرکل سازمان ملل که این چنین علیه کشور ما ایران که از حقوق مسلم خویش دفاع می کند بقیه می دراند و سینه سپر می کند، هیچکدام به این نقض آشکار منشور ملل متحد و وحشیگری صهیونیستها اعتراضی نمی کنند، حتی همه آن کسانی که خود منافع دارند و شاهدند چگونه حقوقی را که پیمانهای مورد تأیید جامعه ملل، برای ایران و از جمله برای همه دول غیر متعهد جهان برسمیت شناخته است، با دست امپریالیستها و صهیونیستها نقض می شود جرات اعتراض را بزدلانه از دست داده اند و با تأیید قطعنامه ها غیر قانونی و فاقد اعتبار به دیوار غیر قانونی اقتصادی که بدور ایران برای نابودی ملت‌های ایران کشیده می شود اعتراض نمی کنند. زیرا دیوار حاشای صهیونیستها و امپریالیستها بسیار بلند است.

در ۲۱ آوریل ۲۰۰۷ مطبوعات خیر دادند که اشغالگران آمریکائی برای کنترل مبارزه مسلحانه مردم عراق قصد دارند بخش سنی نشین بغداد را با دیواری به بلندی تقریباً چهار متر و طول ۵ کیلومتر از سایر بخشهای بغداد جدا کنند و مردم عراق را که سالهاست در کنار هم زندگی کرده اند با این تقسیم بندی ضد انسانی از همدیگر جدا سازند. قصد آنها این است که این دیوار... ادامه در صفحه ۱۱

Workers of all countries,
unite!

Toufan

توفان

Central Organ of the
Party of Labour of Iran

No. ۸۷ – Jun. ۲۰۰۷

یشنهاد "همه پرسى" در مورد حق مسلم مردم ایران نشانه تزلزل و سراسیمگی است

خانم شیرین عبادی که یکی از مبارزین جسور تحقق حقوق بشر در ایران است همواره مورد احترام حزب ما بوده است. حزب ما همواره از مبارزه دموکراتیک و بشردوستانه این زن مبارز دفاع کرده است. تجربه مبارزه خانم شیرین عبادی به همه آموخت که مبارزه برای تحقق حقوق بشر در ایران را چگونه باید به پیش برد و از دسیسه دشمنان مردم ایران نهراسید. خانم عبادی متوجه بود وقتی امپریالیستها و صهیونیستها از حقوق بشر سخن می رانند منظورشان حمایت واقعی از حقوق بشر نیست بلکه نیت شان ساختن ابزارى سیاسى برای پیشبرد مقاصد سیاسى پلیدشان است. این بود که شخص ایشان نه تنها در ایران به نقض حقوق بشر معترض بود و جسورانه برای تحقق آن مبارزه می کرد به نقض آشکار و وحشیانه حقوق بشر توسط امپریالیستهاى آمریکائی و اروپائی در ابو غریب و گوانتانامو و آدمربائیهای آمریکائیه و جنایات صهیونیستها در فلسطین نیز معترض بود بطوریکه کیهان لندنى ارگان فارسى زبان وزارت جنگ آمریکا و مزدوران قلمبیدست آن که مدعى حمایت از حقوق بشرند از این نکته سنجی و تیزبینی خانم عبادی دچار عصبیت شده بودند و بایشان حمله می ... ادامه در صفحه ۱۰

www.toufan.org

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت.

toufan@toufan.org نشانی پست الکترونیکی

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه "حزب کار ایران" حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رستارتشدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظرمادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت ها، هر چند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزافست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

Toufan حساب بانکی
Postbank Hamburg
BLZ: ۲۰۱۱۰۰۲۲
KontoNr.: ۲۵۷۳۳۰۲۶۰۰
Germany

شماره دورنگار (فاکس) آلمان ۰۶۹-۹۶۵۸۰۳۴۶

آدرس Toufan
Postfach 103825
60108 Frankfurt